

سخنرانی حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر حسن روحانی
در جمع ائمه جمعه سراسر کشور

انفجارهای آمریکا

و منافع ملی جمهوری اسلامی

مایلم از این فرصت استفاده کنم و پیرامون نحوه طرح مسائل سیاسی در خطبه‌های نماز جمعه و به ویژه اصول مربوط به تحلیل سیاسی مطالبی را خدمت شما عرضه بدارم. البته در ضمن بحث، به حوادث روز و تبعات گسترده حادثه بیستم شهریور ماه امسال در آمریکا نیز اشاراتی خواهم داشت.

نماز جمعه به تعبیر امام صادق(ع): «صلاة واحدة فرضها الله عزوجل فی جماعة و هی الجمعة». تنها نمازی که انجام آن بدون جماعت امکان‌پذیر نیست، نماز جمعه است. هر نماز واجبی را می‌توان به صورت فردا و یا به صورت جماعت برپاداشت؛ اما تنها نمازی که ضرورتاً باید به جماعت ادا شود و به صورت فردا جایز نیست، نماز جمعه است. همین نکته، نشانگر دیدگاه اسلام نسبت به این نماز است. در واقع در همه نمازها، رابطه انسان با خدا مطرح است ولی در نماز جمعه، هم رابطه انسان با خداوند و هم رابطه خداوند با انسان مطرح می‌شود. خطیب نماز در خطبه‌ها فرازهایی از وحی آسمانی و معارف اسلام را با بیان و زبان قابل فهم برای مردم، تبیین و تبلیغ می‌کند و از این رهگذر، رابطه از ناحیه خداوند با انسان برقرار

می‌شود؛ سپس مردم به نماز می‌ایستند و رابطه انسان با خداوند آغاز می‌گردد. بنابراین، نماز جمعه، ویژگی‌های خاص خود را دارد. همان‌گونه که امام هشتم (ع) فرمود: «**لأن الجمعة مشهد عام**»^۲ روز جمعه از نظر اسلام روز اجتماع عمومی است و همه موظف‌اند در اجتماع روز جمعه شرکت نمایند. «**فأراد ان يكون للامير سبب الی موعظتهم و ترغيبهم فی الطاعة و ترهيبهم من المعصية**»^۳ خداوند با تشریح این دستور خواسته است موقعیتی را برای رئیس و پیشوای جمعیت به وجود آورد که بتواند در یک اجتماع مهم هفتگی آنها را موعظه نماید و به اطاعت خداوند و اجرای دستورات الهی ترغیب نماید و مردم را از معصیت و ناروایی‌ها و منکرات، باز دارد. «**و توقیفهم علی ما اراد من مصلحة دينهم و دنياهم**»^۴ هدف دیگر از این اجتماع این است که مردم را به مصالح دینی و دنیایی خودشان آگاه نماید و مصالح واقعی مردم را به آنها بگوید. «**و یخبرهم بما ورد علیهم من الافاق و من الاحوال التي لهم فيها المضرّة و المنفعة**»^۵ دیگر این که مردم را در جریان حوادث و وقایع مهم جهانی و آفاق دور دست قرار دهد و هر آنچه که برای مردم نفع و یا ضرری دارد برای آنها تبیین نماید. در اینجا دقیقاً سخن از تهدید و فرصت است. باید همه حوادث و وقایعی که می‌تواند برای جامعه اسلامی خطر آفرین، تهدیدزا و مضر باشد و یا مسائلی که فرصت است و می‌تواند منفعت و خیر برای مردم داشته باشد، تشریح گردد. بنابراین بی‌تردید یکی از فلسفه‌های تشریح نماز جمعه، تبیین و تحلیل مسائل مهم سیاسی بین‌المللی است. در واقع به روز شدن مردم نسبت به حوادث مهم جهان و تعمیق در مسائل مهم اجتماعی، یکی از فلسفه‌های این عبادت سیاسی اجتماعی می‌باشد.

نماز جمعه سنگر بی بدیل

قبل از ورود به بحث اصلی، لازم می‌دانم به نکته‌ای اشاره کنم و آن این که هیچ برنامه تبلیغی و اجتماعی دیگری نمی‌تواند جای نماز جمعه را بگیرد. ممکن است برخی فکر کنند که در شرایطی که رسانه‌های عمومی به طور مداوم مردم را در جریان آخرین اخبار و اطلاعات قرار می‌دهند و حتی تبلیغ احکام دین و اسلام به راحتی از طریق این رسانه‌ها انجام می‌شود، چه لزومی به تشکیل مراسم نماز جمعه است؟ البته این شبهه کم و بیش در سال‌های اخیر در برخی از مقالات و سخنان به نحوی مطرح شده است که در واقع دوران تبلیغ فرهنگ اسلامی

۵. همان.

۴. همان.

۳. همان مدرک.

۲. همان، ص ۳۴۴.



و تبیین و تحلیل مسائل سیاسی از طریق خطبه‌های نماز جمعه و یا حتی مسجد و منبر به سر آمده و رسانه‌های گروهی مکتوب و منطوق جای آن را گرفته‌اند!

واقعیت امر این است که هیچ رسانه‌ای نمی‌تواند جای نماز جمعه را بگیرد. هیچ روزنامه، مجله، رادیو، تلویزیون، تریبون و یا منبع دیگر الکترونیکی نمی‌تواند کار نماز جمعه را انجام دهد. نماز جمعه تنها بیان مسائل فرهنگی و یا سیاسی از سوی یک عالم و اندیشمند و یک محقق اسلامی مورد احترام جامعه در یک مراسم دینی هفتگی نیست؛ اگر نماز جمعه فقط همین بود، ممکن بود بگوئیم صدا و سیما و سایر رسانه‌ها می‌توانند جای نماز جمعه را پر کنند. نماز جمعه بلندگوی یک طرفه مانند سایر رسانه‌ها نیست. نماز جمعه یک تعامل فرهنگی، سیاسی و اجتماعی دو سویه است. اجتماعی است که در آن، نگاه مردم، صدای مردم، فریاد مردم، شعار مردم و رفتار و احساسات مردم حرف می‌زنند، سخن می‌گویند، تأیید و یا انتقاد می‌کنند. در نماز جمعه فقط خطیب حرف نمی‌زند، مردم قبل از نماز، حین خطبه‌ها و بعد از نماز، شعار می‌دهند و به شیوه‌های مختلف نظرات و احساسات خود را منعکس می‌سازند. حتی در این اجتماع، مردم نظرات و احساسات خود را به یکدیگر نیز منتقل می‌نمایند. اجتماع مردم در این آیین، عطر معنوی و روحانی خاصی را به وجود می‌آورد که تنها به مشام افرادی خواهد رسید که در این اجتماع حضور دارند.

علاوه بر این که اجتماع نماز جمعه، مظهر قدرت در جامعه اسلامی و مظهر اقتدار ملی است، از دیدگاه امنیت ملی نیز یکی از مظاهر اقتدار نظام، نماز جمعه است. این مسئله فقط برداشت درون نظامی نیست، وقتی شما به رسانه‌های بیگانه هم مراجعه کنید، درمی‌یابید که برای نماز جمعه، تعداد نمازگزاران، ترکیب جمعیت، موضع‌گیری خطیب نماز جمعه و شعارهای مردم، حساب باز می‌کنند. نه تنها نماز جمعه تهران - که البته حساب ویژه و خاصی دارد و نماز جمعه مرکز و عاصمه حکومت اسلامی و دولت اسلامی است - و نه تنها نماز جمعه قم - که باز ویژگی خاص خودش را دارد و به نوعی صدای حوزه علمیه قم محسوب می‌شود که حوزه منشاء همه برکات برای کشور ما بوده، هست و خواهد بود - بلکه اساساً هر یک از نمازهای جمعه در جای جای این سرزمین پهناور، نقش تأثیرگذاری در منطقه خود دارند و مجموعه نمازهای جمعه، مظهری از اقتدار ملی، محسوب می‌شوند. بر طبق مطالعاتی که انجام شده، چنانچه تعداد متوسط نمازگزاران را در هر نماز جمعه حدود ۲۴۰۰ نفر در نظر بگیریم، با احتساب ۴۱۸ نماز جمعه در سراسر کشور، تعداد نمازگزاران به رقم یک میلیون نفر بالغ می‌گردد که البته در روزهای خاص، این رقم ممکن است به ۱۰ برابر هم افزایش یابد.

یک میلیون انسان مؤمن و مصمم و حاضر در صحنه، نقش بسیار تأثیرگذاری خواهند داشت. این حضور و اجتماع، نظرات این جمع و فریاد این جمعیت، همواره مورد محاسبه محافل سیاسی و خبری جهان بوده و هست.

در همین حادثه اخیر انفجار در امریکا، موضع‌گیری خطبای نماز جمعه و انعکاس آن، لحن ائمه جمعه چه در اولین نماز جمعه بعد از این حادثه و چه در هفته‌های بعد، در رسانه‌های جهان دقیقاً مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفت. این نشان دهنده آن است که نماز جمعه منعکس‌کننده افکار عمومی جامعه ماست. در واقع نماز جمعه آینه‌ای است که در آن، جهان می‌تواند به قدرت ما، وحدت و وفاق ما، استقلال ما، صلابت ما، فرهنگ و اخلاق ما و طرز تفکر ما آشنا شود. علاوه بر این که فضای اجتماعی نماز جمعه، یک فضای معنوی است که آن فضا، تربیت‌کننده است و تأثیر و تأثر آن بسیار ارزشمند است؛ از طرف دیگر در نماز جمعه کارگزاران و مسئولین نظام، نخبگان جامعه، مردم عادی، جوانان و همه اقشار مردم هفته‌ای یک بار کنار هم جمع می‌شوند و در صف واحد، با حرکت و سکون هماهنگ و با احساسات و مواضع مشابه، همبستگی خاص خویش را به نمایش می‌گذارند. بنابراین، این اجتماع با این ویژگی، مظهر وحدت دولت و ملت نیز هست. بنابراین اگر کسی فکر کند که می‌توان جای نماز جمعه را با رسانه دیگری پرکرد، قطعاً در اشتباه است. نماز جمعه جایگاه ویژه خود را دارد و بی‌بدیل است. در نماز جمعه، بخشی که از لحاظ سیاسی - اجتماعی بسیار حائز اهمیت است، خطبه‌های نماز است. در خطبه‌ها یک بخش، حمد و ثنای الهی و درود بر پیامبر و ائمه «علیهم السلام» و سفارش مردم به تقوا و خواندن سوره کوچکی از قرآن و استغفار برای مؤمنین است که بخش لازم و واجب خطبه هاست؛^۶ اما بخش دیگر، بیان اوضاع و احوال مسلمانان، حوادث منطقه و مصالح مسلمین است. معمولاً خطیب نماز جمعه، مردم را در جریان مسائل روز و هر آنچه منافع مسلمانان و کشورهای اسلامی و یا خطر برای مسلمانان و کشورهای اسلامی می‌باشد، قرار می‌دهد. همچنین هر آنچه به استقلال و کیان مسلمانان و تحولات بین‌المللی و نحوه توطئه‌های قدرت‌های استعمارگر و استثمارگر مربوط می‌شود، برای مردم تشریح می‌نماید.^۷ حتی در بیان امام هشتم (ع) آمده است که دلیل ایراد دو خطبه این است که در یک خطبه به حمد و ثنا و تمجید و تقدیس خداوند متعال و در خطبه دیگر به نیازهای مردم و بیان مصالح و مفاسد و هشدارهای لازم به مردم پرداخته شود. «و انما جعلت خطبتین لیكون واحده للثناء

۷. امام خمینی، تحریر الوسیله، ج ۱، صص ۲۱۴-۲۱۲.

۶. شیخ طوسی، النهایه، ص ۱۰۵.



علی الله و التمجید و التقدیس لله عزوجل و الاخری للحوایج و الاعذار و الانذار و الدعاء و لما یرید ان یعلمهم من امره و نهیه ما فیہ الصلاح و الفساد»^۸

بحث و سخن من در این جلسه، پیرامون آن بخش از خطبه‌های نماز است که خطیب به بیان مسائل سیاسی روز می‌پردازد. نحوه بیان مسائل سیاسی - اجتماعی و تشریح آن و تحلیل مسائل سیاسی بسیار حائز اهمیت است. برای این که این بخش از خطبه‌ها مؤثرتر و پربارتر شود باید اصولی را مورد توجه قرارداد، که در این زمینه نکاتی را به عرض شما می‌رسانم.

www.csr.ir

اتخاذ شیوه افناعی

یکی از مسائل بسیار مهم در زمینه بیان و تشریح مسائل اجتماعی و سیاسی، اتخاذ روش افناعی است. شاید برخی از ما فراموش کنیم که در صف‌های نماز جمعه، ترکیبی از سه نسل وجود دارد و یا احتمالاً از یاد ببریم که اکثریت افراد جامعه ما زیر سن ۳۰ سال قرار دارند. یعنی در دوران انقلاب یا متولد نشده بودند و یا در سن کودکی بودند؛ بنابراین بسیاری از مسائلی که برای ما جزو اصول مفروضه است، برای نسل جوان ما ممکن است نه تنها در اصل بودن آن تردید باشد، که حتی در حقایق آن نیز تردیدهایی وجود داشته باشد. از طرف دیگر باید به این نکته توجه کنیم که در جهان چند صدایی زندگی می‌کنیم و نسل جوان و تحصیلکرده ما به نوعی با افکار مختلف جهان در ارتباط هستند و با سخنان و منطق‌های گوناگون مواجه می‌باشند و لذا همواره خود را در موضع انتخاب می‌یابند. در گذشته در مسیر راه، چهارراه کمتری وجود داشت ولی امروزه هر چند قدمی که برمی‌داریم به یک سه راه و یا چهارراه می‌رسیم و در هر گام باید با شاخص‌های دقیق برای رسیدن به مقصد، راه درست را برگزینیم.

در مجموع، در شرایط امروز جامعه، دیگر به کار بردن لحن آمرانه و دستوری در سخنرانی‌ها اثر مطلوبی ندارد و باید با شیوه استدلال و منطق صحیح، به اقناع مخاطبین پرداخت. حتی در ساحت فرهنگی و بیان موضوعات دینی حتی الامکان باید از همین شیوه استفاده کنیم. (البته در زمینه احکام دینی، اگر امر و دستوری وجود دارد، امر از جانب سخنران و خطیب نیست، بلکه امر از جانب خداوند متعال و معصومین علیهم السلام است). در زمینه مسائل اجتماعی - سیاسی اگر بخواهیم سخنان ما در نسل جوان، تحصیلکرده‌ها و نخبگان جامعه تأثیرگذار باشد، باید از شیوه افناعی استفاده کنیم. حتی اگر مخاطب احساس کند شما با اصرار و تعصب خاصی

می‌خواهید او را قانع کنید اثر معکوس خواهد داشت. باید موضوع و استدلال را در اختیار مخاطب قرار دهیم و او خود، حق را انتخاب کند و بپذیرد. شیوه اقناعی معنایش آن نیست که ما مخاطب را به هر قیمتی قانع کنیم، بلکه معنایش این است که سخن و استدلال آن قدر محکم و قوی و مبرهن باشد که او به راحتی قانع گردد. ما باید به مخاطب کمک کنیم تا بتواند حقیقت را لمس و درک کند. البته خطبای نماز جمعه با یک مشکل مواجه هستند و آن این است که نمازگزاران یک دست نیستند؛ دارای سنین مختلف با سطح تحصیلات متفاوت و جنسیت مختلف هستند. در نماز جمعه مرد، زن، پیر، جوان، تحصیلکرده، کم‌سواد و حتی بی‌سواد حضور دارند و خطیب باید به گونه‌ای سخن بگوید که برای همه قابل فهم و استفاده باشد. اگر بخواهیم اکثریت مخاطبین قانع شوند، روشن است که گوینده باید بسیار هنرمند باشد و از لحاظ فن سخنوری، استاد و از لحاظ سطح اطلاعات، بسیار جامع باشد تا افراد مختلف با توانمندی‌های متفاوت و سطوح مختلف بهره‌هوشی، بتوانند مطالب را درک نمایند و قانع شوند.

تحلیل سیاسی

در خطبه‌های نماز جمعه، یک بخش بسیار مهم، مسئله تبیین مسائل سیاسی داخلی و یا خارجی است. مردم بسیار مشتاق‌اند تا هم از حوادث مهم جهان مطلع باشند و بدانند چه تحولات مهمی اتفاق افتاده است و هم می‌خواهند آن حوادث برای آنها تحلیل و تفسیر شود. در واقع، تحلیل، برداشتن پرده از روی انگیزه‌ها و نیات بازیگران سیاسی است. تحلیل سیاسی برخلاف آنچه که تصور می‌شود، نه ذوقیات گوینده است و نه بیان و گفتاری است که مستمع را خوشحال کند و به قول معروف تکبیرخیز باشد. تحقیق مسائل سیاسی نیاز به دانش و به کار گرفتن روش‌های علمی ویژه خود دارد. حتی می‌توان گفت تحقیق در مسائل سیاسی مهم جهان بسیار مشکل و پیچیده و از تحقیق در سایر رشته‌های علوم انسانی سخت‌تر و مشکل‌تر است. گرچه استعداد، ذوق سیاسی، تجربه و اطلاعات گوینده نقش بسیار مهمی در تحلیل سیاسی دارد ولی نقش روش‌های علمی و ابزارهای تحقیقاتی نیز بسیار حائز اهمیت است. بی‌تردید بین واقعیات موجود در جهان و آنچه که در رسانه‌ها تبلیغ می‌شود، فاصله زیادی وجود دارد و چهره واقعی با چهره‌ای که در آینه تبلیغ دیده می‌شود کاملاً متفاوت است. نیت و انگیزه بازیگران از یک سو و تبلیغ و گفتار آنان از سوی دیگر بیانگر فاصله این دو چهره می‌باشد. محقق و تحلیلگر سیاسی، با ذکاوت، دقت، تسلط و اطلاعات گسترده باید بتواند این فاصله را به نحوی طی کند و مخاطبین را از گفتار بازیگر به نیت واقعی او برساند. به این نکته

نیز باید توجه کنیم که بسیاری از تحلیل‌های سیاسی سفارشی است و بدین منظور انجام می‌شوند که پرده جدیدی بر روی نیت واقعی بازیگر انداخته شود و با پیچیده کردن مسئله، راه تحلیل واقعی را سد نمایند و کشف نیت واقعی را ناممکن سازند.

برای ارائه تحلیل سیاسی علاوه بر بیان مناسب، هوش و ذکاوت کافی، تجربه لازم و اطلاعات تاریخی^۹ باید با مراحل علمی دستیابی به یک تحلیل نیز آشنا باشیم و اصولی را که باید مورد توجه قرار گیرد، مراعات کنیم. من در اینجا سعی می‌کنم پاره‌ای نکات لازم را در این خصوص تبیین نمایم. البته شاید برای تشریح بهتر مسئله، شیوه مطالعه موردی مناسب‌تر باشد و بنابراین، نمونه‌ای که به آن تکیه خواهیم کرد حادثه اخیر آمریکا یعنی حادثه ۲۰ شهریور ماه امسال و انفجار عظیم در نیویورک و واشنگتن خواهد بود تا ضمن بیان اصول مورد نظر در بحث تحلیل سیاسی به ابعاد و آثار این حادثه عظیم نیز بپردازیم.

جمع‌آوری اطلاعات

اولین قدم برای تحلیل سیاسی درست از یک واقعه، دستیابی به اطلاعات در خصوص آن واقعه است،^{۱۰} با توجه به این که دستیابی به اطلاعات بدون واسطه و به طور مستقیم معمولاً غیر ممکن است. اطلاعات قاعدتاً از طریق افراد شاهد صحنه به نمایندگان رسانه‌های گروهی (به عنوان خبرنگار، فیلمبردار و گزارشگر) منتقل می‌شود؛ گزارش گزارشگر نیز بعد از گذشتن از یک یا چند فیلتر به مردم منتقل می‌شود. کمتر اتفاق می‌افتد که خبر یک رویداد از پیچ و خم انگیزه‌های سیاسی، قومی، حب و بغض‌ها، پیش‌داوری‌ها، منافع قدرت‌ها و دولت‌ها سالم عبور کند و تحت تأثیر قرار نگیرد. هر قدر این واسطه‌ها کمتر باشد و به منابع وقوع رخدادها نزدیک‌تر باشیم و در واقع بتوانیم از منابع اولیه استفاده کنیم به حقیقت نزدیک‌تریم و هر اندازه از منابع اصلی دورتر باشیم و از منابع دست دوم و سوم بهره‌برداری نماییم، احتمال خطا و اشتباه بیشتر است.

امروزه پس از گذشت چند روز از یک حادثه، صدها و هزاران منبع برای بررسی در اختیار ما قرار می‌گیرد. در حال حاضر سریع‌ترین وسیله، تلکس خبرگزاری‌ها، رسانه‌های گروهی منطوق و مکتوب و اینترنت است و سپس نوبت به مجلات و کتاب‌ها می‌رسد. انگیزه‌های

9. Alan Sked, "The Study of International Relations: A Historian's View", in **The Study of International Relations**, Hugh Dyer & Leon Langasarian, London: Macmillan, 1989, pp.87-103
10. Alan Issak, **Scope & Methods of Political Science**, Illinois: The Dors Press, 1981, pp. 33-39.

مختلف اگر چه باعث می شود که کمتر حادثه‌ای بدون تحریف برای مردم بازگو شود، ولی ابزار جدید از قبیل ضبط صوت، فیلم و عکس نیز به ضبط دقیق حوادث و رویدادها بسیار کمک می کنند. البته همین ابزار جدید هم بدون آفت نیستند و می توانند واقعیات را تحریف نموده و حادثه‌ای را کوچک و یا بزرگ نمایند. نحوه تیتراژ در روزنامه و حتی تنظیم زاویه دوربین عکاسی و فیلمبرداری می توانند حادثه کوچکی را بزرگ و یا برعکس حادثه مهم و بزرگی را کوچک و بی اهمیت جلوه دهند.

یکی از مسائل مهم در بحث مواد خام و اطلاعات، آن است که گاهی چند حادثه همزمان و یا در فاصله زمانی کمی اتفاق می افتند که نحوه ارتباط دادن این حوادث و کنار هم چیدن آنها بسیار مهم است. نحوه چینش حوادث در کنار یکدیگر و اولویت بندی آنها یک هنر مهم تحلیلگر است.^{۱۱} گاهی حوادثی که در واقع هیچ ارتباطی با یکدیگر ندارند، چنان از طریق رسانه‌ها در کنار یکدیگر قرار می گیرند که هر شنونده و بیننده‌ای باور می کند که همه این حوادث از یک مرکزیت واحد هدایت شده‌اند.

بنابراین، قدم اول این است که مواد خام و داده‌ها قابل اعتماد باشند. یعنی اطلاعاتی که در اختیار خطیب قرار می گیرد باید حتی الامکان اطلاعات صحیح و دقیقی باشد. خصوصاً کسی که از جایگاه نماز جمعه به عنوان مرکز هدایت جامعه، سخن می گوید اگر خدای ناکرده مطلبی بیان کند که اساس خبر و اطلاع، بی پایه و یا سست باشد، می تواند اعتماد مردم را نسبت به این تریبون و این مرکز مقدس سست کند و باعث شود که به تدریج مردم نسبت به این جایگاه سلب اعتماد نمایند که این امر، بسیار خطرناک است.

در نقل قول‌ها و بیان آمار و ارقام باید بسیار دقت شود که آمار، دقیق باشد و اغراق و مبالغه‌ای در آن نباشد. لذا هیچ اشکالی ندارد که آمار و ارقام از روی نوشته خوانده شود، حتی نقل قول‌ها از روی نوشته و متن خوانده شود و منبع آن هم ذکر شود. یعنی همان عرفی که در دنیای امروز متداول است. در دنیای امروز اگر کسی بدون نوشته سخنرانی کند، آن را عالمانه نمی دانند و به عنوان حرف غیردقیق و شعاری تلقی می کنند. ولی اگر از روی یادداشت و متن باشد و نکات مهم، سرفصل‌ها، آمار و ارقام و نقل قول‌ها از روی یادداشت خوانده شود، چنین تلقی می شود که برای این سخنرانی فکر و مطالعه شده و مطالب گوینده، منطقی و مبرهن

۱۱. در این رابطه رجوع کنید به:

James Rosenau, "The scholar as an Adaptive System", in **Journeys Through World Politics**, edited by Joseph Kruzel and James Rosenau. Toronto: Lexington Books, 1988, pp. 53-69.

است. در فرهنگ ما شاید هنوز عکس این مسئله صادق باشد. هر چه خطیب از حفظ سخن بگوید نشانه عالم بودن او است و هر چه از روی متن بخواند، نشانه بی سوادى اوست! جامعه روحانیت و علمای دین باید سعی کنند این تلقی غلط جامعه را اصلاح کنند. لذا ما از این که از روی متن، مطلبی را بخوانیم گریزانیم. تریبون نماز جمعه جایگاهی است که حتماً باید بخشی از مطالب از روی متن خوانده شود. این عمل، بر اعتماد مخاطبین به ویژه نسل جوان می افزاید. حضرت امام رضوان الله تعالی علیه، نسبت به نطق قبل از دستور نمایندگان مجلس شورای اسلامی توصیه می فرمودند که نطق ها از روی متن خوانده شود. در مجلس اول یکبار تعدادی از نمایندگان به همراه ریاست محترم وقت مجلس جناب آقای هاشمی رفسنجانی خدمت ایشان رسیده بودیم؛ ایشان به مناسبتی فرمودند: نماینده ها چرا از حفظ نطق می کنند؟ آن جا که منبر نیست. باید نطق خود را بنویسند و از روی متن بخوانند. در واقع در یک تریبون باز و مهم، درست نیست که بدون متن نوشته، سخن گفته شود. چه اشکالی دارد ما بخشی از مطالب را بنویسیم و از روی نوشته بخوانیم و حداقل در مواردی که نیاز به آمار و ارقام و نقل قول مستقیم است، از متن استفاده کنیم.

در بیان ابعاد یک واقعه هر چه دقیق تر باشیم برای مستمعین اطمینان آورتر است. در بحث مقدمات تحلیل سیاسی مطرح می کنند که این مقدمات هر چه مستندتر باشد اقناع مخاطب آسان تر است. یعنی مخاطب وقتی که می بیند گوینده از روی متن، مطالب را می خواند، مطمئن می شود که مطالب سخنرانی فکر شده، دقیق و مطالعه شده است و به آن اطمینان پیدا می کند و تحلیل، دلنشین تر خواهد بود. در واقع تحلیل سیاسی یک نوع اجتهاد است. همان طور که در اجتهاد فقهی هر چه متون روایات و نقل قول ها مطمئن تر باشد، اجتهاد مطمئن تر انجام می شود؛ تحلیل سیاسی نیز اجتهاد بر روی مواد خام است، منتهی اجتهاد در عرصه سیاست است. یعنی گوینده مواد خام را کنار هم می چیند، اولویت بندی می کند و در یک یا چند سناریو آنها را تحلیل می نماید. بنابراین مستند بودن مواد خام و دقت در صحت اطلاعات دریافتی بسیار اهمیت دارد. هر چه دقیق تر باشد، استنتاج هم صحیح تر خواهد بود و مستمع نیز با اطمینان بیشتری به این استنتاج نگاه خواهد کرد.^{۱۲}

۱۲. در این رابطه نگاه کنید به:

Harold Guetzkow et al, **Simulation in International Relations: Developments for Research and Teaching**, New Jersey: Prentice - Hall, 1963, chapters 4-5.

ابعاد و آثار یک حادثه

دومین بحث در تحلیل سیاسی، بررسی دقیق ابعاد و آثار یک حادثه است. باید بتوانیم ابعاد یک حادثه را به خوبی ترسیم نماییم تا مخاطب بداند آن حادثه چه مقدار در مسائل مختلف اجتماعی تأثیرگذار بوده است. مثال این بحث را از حادثه اخیر امریکا در ۱۱ سپتامبر، یا ۲۰ شهریور سال جاری می‌آورم. مدت زمان وقوع این حادثه در مجموع حدود ۷۵ ساعت بود. در ساعت ۸:۴۵ صبح، اولین هواپیما به یکی از دو برج معروف مرکز تجارت جهانی در نیویورک برخورد کرد و تقریباً ۲۰ دقیقه بعد، هواپیمای دوم به برج بعدی کوبیده شد. تقریباً یک ساعت بعد یعنی حدود ساعت ۱۰ صبح هواپیمای سوم به ساختمان پنتاگون و یا وزارت دفاع برخورد کرد. هواپیمای چهارمی هم بود که در پنسیلوانیا توسط نیروی هوایی آمریکا به وسیله موشک منفجر و قطعه قطعه گردید. کل این ماجرا به ۲ ساعت نمی‌رسد. افرادی هم که این ماجرا را به وجود آوردند طبق اظهارات مقامات آمریکا ۱۹ نفر بودند؛ اما این حادثه دارای آثار و تبعات فراوان در ابعاد سیاسی، اقتصادی و امنیتی بود.

شاید باور کردنی نباشد که یک حادثه محدود این همه آثار داشته باشد. شاید بتوانیم این حادثه را به قتل فردیناند ولیعهد اتریش تشبیه کنیم که در سال ۱۹۱۴ با قتل وی دوره جدیدی در تاریخ روابط بین‌الملل آغاز شد و جنگ جهانی اول به وقوع پیوست. یکی از آثار حادثه این بود که تمام مبانی فکری و تئوریک دنیای امروز را در حوزه‌های امنیتی، روابط بین‌الملل و اقتدار دولت‌ها دگرگون نمود. کمتر تئوری امنیتی، سیاسی و اجتماعی است که تحت تأثیر این حادثه قرار نگرفته باشد.^{۱۳} یکی از مسائل بسیار مهمی که در قرن جدید بر آن تکیه می‌شد، ثبات بود. ثبات در جهان امروز مهم‌ترین دستاورد در آغاز قرن جدید محسوب می‌شد. می‌گفتند در دوران جنگ سرد که رقابت بین دو قطب شرق و غرب وجود داشت، جهان بی‌ثبات بود، اما وقتی که جنگ سرد پایان یافت و دیوار برلین فرو ریخت، ابرقدرت شرق شکسته و اتحاد جماهیر شوروی تجزیه شد، دوران ثبات جهانی آغاز گردید. یعنی دورانی که می‌توان بر تئوری و نظریه عدم وجود خطر جنگ جهانی و برخورد دو ابرقدرت، اعتماد نمود. می‌گفتند از این پس جهان به صورت تک قطبی اداره می‌شود و یک ابرقدرت، رهبری را برعهده دارد. در واقع نظام جدیدی بر مبنای رهبری غرب بر جهان و رهبری آمریکا بر غرب استقرار می‌یابد و یک ثبات امنیتی، سیاسی و اجتماعی فراگیر به وجود خواهد آمد. با این همه در اثر یک حادثه چند ساعته

13. Richard Berner, "The Terror Economy", *New York Times*, October 23, 2001, p. A23.

تمام تئوری‌ها در جهان زیر علامت سؤال رفت. شاخص‌های بورس سهام در امریکا، اروپا، ژاپن، شرق دور (حتی بورس تهران که قاعدتاً نمی‌بایست تحت تأثیر بورس بین‌المللی باشد) تحت تأثیر قرار گرفت و بلافاصله بعد از این واقعه، مراکز بزرگ بورس بسته شد. این تعطیلی کاملاً قابل تأمل است، زیرا آخرین باری که «بورس تجاری نیویورک»^{۱۴} برای چند روز تعطیل شد به ۳۸ سال قبل (زمان ترور کندی در ۱۹۶۳) برمی‌گردد. بعد از بازگشایی بورس‌ها در ۱۷ سپتامبر، شاخص‌های سهام بلافاصله کاهش خود را نشان دادند و این سیر نزولی تا ۲۱ سپتامبر همچنان ادامه یافت. ناگفته نماند که سهام بعضی از شرکت‌های حمل و نقل هوایی تا ۴۰ درصد کاهش یافت، در حالی که سهام شرکت‌های تولیدکننده تسلیحات نظامی نوعاً افزایش نشان می‌داد. ویرانی برج‌های مرکز تجارت جهانی (WTC) باعث شد که در عملکرد بسیاری از بورس‌های بزرگ، اختلالاتی ایجاد شود. به عنوان مثال، سازمان مالی Cantor Fitzgerald که بزرگ‌ترین کارگزار اوراق خزانه امریکا است در بالاترین طبقه یکی از برج‌ها قرار داشت. همچنین، «بازار معاملات آینده»^{۱۵} در طبقات پایین یکی دیگر از این برج‌ها بود. سازمان مالی بسیار بزرگ Morgan Stanley که از فعالین اصلی بورس هاست بیشترین زیربنای استیجاری این برج‌ها را در اختیار داشت و کارگزاران اصلی شرکت‌های بسیار بزرگ بیمه در این برج‌ها بودند.

واقعه ۱۱ سپتامبر بزرگ‌ترین خسارت را به شرکت‌های بیمه وارد ساخت. میزان این خسارت از ۴۰ میلیارد تا ۷۰ میلیارد دلار برآورد شده است.^{۱۶} با توجه به تعداد زیاد کشته شدگان، خسارات مربوط به بیمه عمر کاملاً قابل ملاحظه است به ویژه آن‌که بیمه عمر بسیاری از مدیران یک تا ۵ میلیون دلار بوده است. پرداخت خسارت برای صدمات جسمی، روحی و مدت زمان بیکاری آنها که زنده مانده‌اند، رقم قابل ملاحظه‌ای است. برج‌های ویران شده به مبلغ ۳/۲ میلیارد دلار بیمه بودند. شرکت‌های هوایی که هواپیماهای آنها در جریان عملیات قرار داشت نیز ۱۷ میلیارد دلار بیمه بودند. براساس گزارش «مؤسسه اطلاعات بیمه»^{۱۷} بسیاری از دعاوی حقوقی مربوط به این بیمه‌ها تا دو سه ماه آینده حل و فصل خواهد شد، اما مواردی هست که می‌تواند سال‌ها طول بکشد زیرا شرکت‌های بیمه ممکن است ادعا کنند که خسارات ناشی از عملیات جنگی را پوشش نخواهند داد. با توجه به این‌که در واقعه ۱۱ سپتامبر رئیس‌جمهور آمریکا گفته است که حمله به WTC یک حمله جنگی^{۱۸} محسوب می‌شود، لذا

14. NYMEX: New York Merchantile Exchange

15. Future's Markets

17. Insurance Information Institute

16. New York Times, October 25, 2001, p. C2.

18. Acts of War

شرکت‌های بیمه در موضع قوی‌تری در دعاوی حقوقی قرار دارند. حادثه، آثار گسترده‌ای بر شرکت‌های حمل و نقل هوایی داشت. در همان چند روزی که پروازهای آمریکا لغو شد خطوط هوایی این کشور ۶۵۰ میلیون دلار زیان دیدند. حتی بعد از گذشت قریب به یک ماه از این واقعه، اکثر پروازها نیمه خالی است. به موجب معیار سودآوری پروازها، لازم است که حداقل سه چهارم ظرفیت پرواز تکمیل باشد. بنا به گزارش «یاتا»، واقعه ۱۱ سپتامبر حدود ۱۰ میلیارد دلار زیان متوجه شرکت‌های حمل و نقل هوایی کرده است که به ترتیب آمریکا، اروپا و آسیا را متأثر می‌کند.

این حادثه تأثیر زیادی بر گسترش بیکاری داشت. در روز ۱۹ سپتامبر شرکت‌های هوایی United و American Airlines هر یک حدود ۲۰ هزار کارمند را اخراج کردند. شرکت هواپیمایی انگلیس (B.A) نیز ۵۲۰۰ کارمند خود را از کار برکنار کرد. پیش‌بینی می‌شود که فعالیت شرکت‌های سازنده هواپیماهای غیر نظامی در آینده کاهش یابد. به عنوان نمونه شرکت بوئینگ تصمیم دارد تا ۱۲ ماه آینده ۳۰ هزار کارمند خود را اخراج کند. زیرا طبق پیش‌بینی، سفارش برای ساخت هواپیماهای مسافری به شدت کاسته خواهد شد. احتمال داده می‌شود که برنامه ریزی تولید این شرکت از ۵۰۰ هواپیمای مسافری در سال جاری به ۴۰۰ هواپیما در سال ۲۰۰۲ و ۳۵۰ هواپیما در سال ۲۰۰۳ کاهش یابد. بدیهی است که برنامه ریزی برای افزایش تولید هواپیماهای جنگی می‌تواند یک راه حل در شرایط بحرانی فعلی باشد.

رویداد ۱۱ سپتامبر قیمت نفت و مواد غذایی را تحت تأثیر قرار داد و سرمایه‌گذاری را در دنیا به توقف کشاند. بسیاری از سرمایه‌گذاران که قرار بود در آمریکا و یا حتی در اروپا سرمایه‌گذاری نمایند دچار شک و تردید شدند. نقل و انتقالات و تجارت در سطح جهان دچار رکود شده و رشد اقتصادی در بسیاری از کشورها کاهش یافت. طبق پیش‌بینی مرکز مطالعات و تحقیقات اقتصادی انگلستان، حملات انتحاری اخیر علیه آمریکا موجب خواهد شد که تولید اقتصادی این کشور بالغ بر ۱۳ میلیارد پوند کاهش یابد. از سوی دیگر نرخ رشد اقتصادی در سال جاری به ۲ درصد و در سال ۲۰۰۲ به ۱/۳ درصد کاهش خواهد یافت.

امروز حتی یک مسئله مهم اقتصادی را در جهان نمی‌توان یافت، مگر آن که تحت تأثیر این حادثه قرار گرفته است. به سختی قابل تصور است که یک حادثه (که امریکایی‌ها می‌گویند توسط ۱۹ نفر و بارهبری شبکه‌ای مربوط به بن لادن که در افغانستان ساکن است انجام شده)، بتواند یک چنین ابعاد گسترده‌ای داشته باشد. اگر گزارش امریکایی‌ها درست باشد، معنایش این است که سازمانی به نام «القاعده» توانسته توسط ۱۹ نفر از جان گذشته، تمام دنیا را برهم

بریزد و این مسئله بسیار عجیبی است. هیچ کس فکر نمی کرد که یک حادثه بتواند تمامی مسائل مهم جهانی را تحت تأثیر قرار دهد. پیامدهای این حادثه فقط در حوزه اقتصاد نبود که در بحث امنیت نیز همه تئوری های موجود را بر هم ریخته است. آنچه که در دانشگاه های نظامی و پلیس راجع به تئوری های امنیتی در دوران پس از جنگ سرد بحث شده، جملگی پایه هایشان متزلزل شده است و بسیاری از محققین معتقدند که باید در همه اصول آن تجدید نظر شود. مخصوصاً نسبت به امنیت آمریکا تمام مبانی آن تئوری ها سست شده است، چرا که مبنای همه تئوری ها نسبت به امنیت آمریکا بر مبنای تهدیدات برون مرزی بوده است. در سال های اخیر بحث همواره حول و حوش تهدید روسیه یا چین دور می زده و همه طراحی ها بر مبنای چنین تهدیداتی صورت پذیرفته است.

هیچ وقت آمریکایی ها فکر نمی کردند در داخل کشور خودشان حادثه ای رخ دهد که ظرف یک ساعت حدود ۷ هزار نفر را از بین ببرد و این چنین ثبات و امنیت کشور را متزلزل نماید. آن قدر حادثه مهم بود که رسماً حالت جنگی اعلام شد. اعلام حالت جنگی نشان وحشت آمریکا از ادامه این گونه حوادث بود. البته یک دلیل دیگر برای اعلام حالت جنگی مطرح بود و آن این که رئیس جمهور بتواند همه اختیارات را از مجلس نمایندگان بگیرد. چون وقتی حالت جنگی اعلام می شود، تمام اختیاراتی که به طور معمول باید از مسیرهای طولانی و پر پیچ و خم مجلس نمایندگان عبور کند مستقیماً و به راحتی در اختیار رئیس جمهور قرار می گیرد. تخصیص بودجه کلان ۴۰ میلیارد دلاری و اختیارات ویژه به رئیس جمهور و اعلام حالت فوق العاده، همه و همه نشان دهنده عمق تأثیری است که این حادثه در بخش امنیتی بر جای گذاشته است.^{۱۹}

بررسی های موجود نشان می دهد که مبانی سیاست خارجی آمریکا نیز تحت تأثیر این حادثه قرار گرفته است. آن بخش از مطالبی که دارای طبقه بندی نیست و در رسانه ها مطرح می شود حاکی از آن است که اختلاف شدیدی بین دموکرات ها (که معتقدند آمریکا باید در همه امور جهان مداخله داشته باشد) با اغلب جمهوری خواهان (که معتقدند آمریکا باید در حد امکان پای خود را از امور مناطق دیگر جهان بیرون بکشد) وجود دارد. گرچه در کوتاه مدت همه معتقدند که «اقتدار آمریکا» که ضربه مهلک و بی سابقه ای به آن وارد شده باید به نحوی جبران شود و بنابراین عملیات نظامی برون مرزی ضرورت دارد؛ لکن در طرح های بلند مدت

بسیاری از نخبگان سیاسی و مردم آمریکا معتقدند که باید از دخالت‌های دولت آمریکا در جهان کاسته شود. پیرامون ریشه‌یابی این رویداد و طرح‌های آینده، امروز یک بحث جدی در میان نخبگان آمریکا مطرح است: برخی می‌گویند تمام مشکلات آمریکا به خاطر دخالت‌های پیاپی آمریکا در مسائل جهانی است و این مسئله برای امنیت ملی ما خطرناک است؛ و متقابلاً گروه دیگر می‌گویند این حادثه روشن نمود که حضور ما در جهان باید با شدت بیشتر و با امکانات، تجهیزات و سرمایه‌گذاری بیشتری ادامه یابد. بنابراین ملاحظه می‌شود که در سیاست خارجی نیز این حادثه تأثیرات گسترده خود را برجای نهاده است.

در بحث روابط خارجی، دو تحول اساسی شامل زلزله در مبانی یک جانبه‌گرایی و مبانی استراتژی دفاع ملی موشکی را به عنوان نمونه می‌توان ذکر کرد. اصولاً رفتار سیاسی آمریکا در نه ماهه اول روی کار آمدن دولت جورج دبلیو بوش در روابط بین‌الملل (به ویژه در سازمان ملل و مجموعه کنوانسیون‌ها، قراردادها و مقاوله‌نامه‌های بین‌المللی)، مؤید کامل یک جانبه‌گرایی بوده و این دولت تقریباً تمامی قراردادهای مهم بین‌المللی ۲۵ سال گذشته را که ایالات متحده آنها را امضا کرده و بعضاً حتی به تصویب کنگره رسانده بود زیر سؤال برد. از دید جمهوری خواهان تنها در جایی با جامعه بین‌المللی باید همگامی نشان داد که منطبق با منافع کشور باشد. مشاور امنیت ملی بوش، رهیافت دولت قبلی در خصوص این قراردادها را ساده‌انگارانه (مانند نگاه ویلسون رئیس جمهور سابق آمریکا به جامعه بین‌الملل) تعبیر می‌کند. در قضیه انفجارهای نیویورک و واشنگتن، تأمل آمریکا و روی آوردن آن را به یک سیاست خارجی در تعامل با اتحادیه اروپا، کشورهای خاورمیانه و روسیه و جمهوری‌های آسیای مرکزی می‌توان به طور ملموس، چرخشی به سوی جامعه بین‌المللی و هماهنگ ساختن اقدامات نظامی با سیاست‌های بین‌المللی تلقی کرد.

از دیگر تغییرات در حوزه استراتژی سیاست خارجی آمریکا شکاف برداشتن مبانی استراتژی دفاع ملی موشکی (NMD) است. برای به دست دادن یک تحلیل مقدماتی نخست باید به این سؤال پاسخ داده شود که سیستم دفاع موشکی آمریکا (NMD) بر چه مبانی، اصول و پایه‌ای استوار بوده و پاسخگویی چه نیازی در سطح ملی در ایالات متحده است؟

تا پیش از ۱۱ سپتامبر NMD، تصویر جهانی از استراتژی دفاعی آمریکا را بازتاب می‌بخشید که بر حفاظت و حراست از سرزمین آمریکا و مصون نگه داشتن آن از هرگونه تعرض کشورهای متخاصم استوار بود. این استراتژی به دلیل پاسخگویی به تداوم مصونیت این سرزمین از تهاجم خارجی، هم نزد افکار عمومی و هم نزد استراتژیست‌ها و سیاستمداران آمریکایی، از

مقبولیت برخوردار گردید. اما حادثه ۱۱ سپتامبر، محور اساسی استراتژی NMD را از اساس مورد تردید قرار داد؛ یعنی آسیب پذیری از درون، بدون تعرض موشکی از بیرون. لذا به نظر می‌رسد NMD در کوتاه مدت به دلیل حوادث اخیر، به حاشیه توجه امنیتی آمریکا رانده شود و احتمالاً آسیب پذیری داخلی با رویداد اخیر به مرکز توجه امنیت ملی آمریکا تبدیل خواهد شد.

دامنه آثار رویداد ۱۱ سپتامبر تنها در بخش‌های مورد اشاره محدود نمانده است. شاید باور کردنی نباشد که حتی آزادی‌های شخصی، مسئله پلورالیزم، توسعه سیاسی و بسیاری از مسائل مهم سیاسی - اجتماعی تحت تأثیر این حادثه قرار گرفته است. اکنون بحث محدودیت آزادی‌ها به شدت مطرح شده است و حتی این پرسش به میان آمده است که آیا آزادی در حدی که تاکنون در آمریکا مورد حمایت بوده، درست است یا خیر؟ حتی در بحث آزادی بیان و عقیده هم چنین بحث‌هایی مطرح شده است. در قطعنامه اخیر شورای امنیت، رضایت یک دولت نسبت به اعمال تروریستی نیز مجرمانه تلقی شده است. قبلاً که ما طبق روایات می‌گفتیم رضایت به گناه، خود نوعی گناه است، آنها با تمسخر به این مسئله نگاه می‌کردند. جمله «الراضی بفعل قوم کالداخل فیه معهم»^{۲۰} بیان امام هشتم (ع) است. فکر می‌کنم اگر چند حادثه دیگر از قبیل انفجار ۱۱ سپتامبر اتفاق بیفتد، در منشور حقوق بشر هم تجدید نظر خواهند کرد! هم اکنون این بحث مطرح است که تعداد دوربین‌هایی که در خیابان‌ها و مراکز عمومی آمریکا مردم را کنترل می‌کنند، باید به چند برابر افزایش یابد. باید تعداد دوربین‌ها آن قدر اضافه شود که تمامی تحرکات افراد زیر نظر قرار گیرد. بحث امنیت هواپیماهای مسافربری و کنترل مسافرین که خود داستان مفصلی دارد. حتی در سیستم قضایی و محاکمات هم اتفاقاتی رخ داده است. در مورد شکنجه که قبلاً ممنوع بود الان رسماً اظهار نظر می‌شود که باید شکنجه برای اعتراف متهمین آزاد شود! حتی ترور اشخاص توسط سازمان سیا که چند سال بود ممنوع شده بود، اکنون آزاد شده است تا این که سیا بتواند افراد مورد نظرشان را در سراسر جهان از بین ببرد. به طور خلاصه می‌گوییم، بی تردید غرب در تمامی مبانی خود حتی در زمینه حقوق بشر و آزادی‌های فردی و اجتماعی تجدید نظر خواهد کرد. آنچه را که تا دیروز آنان به عنوان جامعه پلیسی محکوم می‌ساختند، امروز همان را پی گرفته‌اند و خود اینک یک جامعه پلیسی را به وجود آورده‌اند. بحث حقوق اقلیت‌ها و امثال آن اصلاً مطرح نیست چرا که همه آن اصول اکنون زیر پا گذاشته شده‌اند.

مبانی فکری و تئوریک در زمینه اقتصاد آزاد نیز تحت تأثیر این رویداد در آستانه تجدید نظر است. امروز نقل و انتقالات پول در جهان تحت نظر مقامات امنیتی صورت می‌گیرد. از خرید و فروش سهام گرفته تا جابجایی اوراق بهادار و خلاصه اندک اندک تمامی تجارت آزاد، اقتصاد آزاد، و هرگونه تبادل اموال، تحت نظر دستگاه‌های پلیسی قرار خواهد گرفت. مبنای بنیادین در اقتصاد آزاد، قبول جریان طبیعی اقتصاد و عدم دخالت دولت بود و با همین آزادی بود که غرب به راحتی سرمایه را جذب می‌کرد. می‌گفتند هر کس در هر فعالیتی آزاد است و فقط کافی است که مالیات خود را پرداخت کند. اما اکنون روند دیگری پیدا شده و تمامی نقل و انتقال ثروت در جهان زیر نظر پلیس قرار گرفته است چرا که برای کشف عوامل این حادثه یکی از مسیرهای تحقیق، همین حساب‌های بانکی در اروپا و آمریکا و حتی در خاورمیانه و خاور دور است. شما تعجب نکنید از این که بسیاری از ثروتمندان، اعتمادشان نسبت به بانک‌ها سلب شده است. خیلی از افراد شاخص به تدریج ثروت خود را از آمریکا به اروپا و از اروپا به شرق دور جابجا می‌کنند. حتی بسیاری از ثروتمندان کشورهای اطراف ایران، دچار وحشت شده‌اند و نمی‌دانند چه بر سر ثروتشان خواهد آمد. چرا که هر لحظه ممکن است به بهانه کمک به فلان فرد یا فلان گروه، حساب‌های بانکی آنها مسدود گردد. اکنون مردم برای حواله بانکی نیز مشکل پیدا کرده‌اند. یک نفر از خارج آمریکا اگر بخواهد پول بیشتری را برای یکی از بستگانش حواله کند می‌ترسد که با تحقیقات پلیس مواجه شود.

آثار رویداد بسیار فراتر از آن حدی است که معمولاً در رسانه‌ها مطرح می‌شود. یکی از ابعادی که در رسانه‌ها کمتر می‌توان سراغ آن را گرفت، ترس و وحشتی است که در داخل آمریکا پیدا شده است. شاید ترسی که اینک در میان مردم آمریکا به وجود آمده در یک قرن اخیر بی سابقه بوده باشد. بعد از جنگ‌های داخلی آمریکا که مربوط به ۱۵۰ تا ۲۰۰ سال قبل می‌شود، شاید دیگر هیچ وقت یک چنین ترس و وحشتی در میان مردم آمریکا سابقه نداشته است.^{۲۱} فروش اسلحه در آمریکا ۷۰٪ افزایش پیدا کرده، مردم همه اسلحه می‌خرند و همراه خود حمل می‌کنند. این خود دلیل آن وحشتی است که جامعه را در بر گرفته است. مطالبی که مقامات آمریکایی مرتب منتشر می‌کنند (مبنی بر این که باز هم خطر بن لادن وجود دارد و طرح‌های دیگری بزودی در آمریکا اجرا می‌شود، حتی به مردم می‌گویند که این بار ممکن است از سلاح شیمیایی استفاده شود)، همه اینها بر ترس مردم به شدت افزوده است. بحث استفاده از

21. Los Angeles Times, October 23, 2001, p. A15.



سلاح‌های میکروبی و قضیه انتشار باکتری سیاه زخم که در روزهای اخیر راجع به آن زیاد صحبت می‌شود، وحشت دامن‌داری را در میان مردم به وجود آورده است.

در ماجرای جالبی به نقل از مجله نیوزویک، مارتین کوئینتینو، یک کارمند ساکن در میامی، خود را برای حملات بیولوژیکی آماده کرده است. او یک روز پس از حمله به مراکز تجارت جهانی و پنتاگون در روز ۱۱ سپتامبر، یک ماسک گاز، یک لباس ضد شیمیایی، یک جفت دستکش مخصوص و کلاهی که سروگردن را کاملاً می‌پوشاند به قیمت ۱۵۰ دلار خریداری کرده است. البته او تنها نبوده است. بسیاری از ساکنان اسنولیل نیز با پرداخت ۱۵۰ دلار، اقدام به خرید لباس‌های ضد شیمیایی و کیت‌های تصفیه آب کردند. در نیویورک، ماسک گاز به زودی نایاب شد و در بوستون، مردم برای خرید قرص‌های سیپرو، (که در درمان عفونت‌های ایجاد شده توسط آنتراکس مورد استفاده قرار می‌گیرد) هجوم بردند. در میامی نیز، لباس‌های ضد شیمیایی تماماً به فروش رسیده است. اما فروشندگانی که خود بدون لباس ایمنی مانده می‌گویند: «این لباس‌ها به انسان حس کاذبی از امنیت می‌دهد. فکر نمی‌کنم بتوانیم هر روز و هر لحظه برای فرار از تهدید حملات میکروبیولوژیک و شیمیایی، لباس ایمنی به تن کنیم. من حتی ماسک گاز هم برای خودم نگه‌نداشته‌ام.»^{۲۲} می‌بینید که چگونه این جزیره امن به سرزمین وحشت تبدیل شده است.

اخیراً در زمینه سلاح‌های میکروبی، بحث امکانات بهداشتی و درمانی آمریکا مطرح شده است. وزارت بهداشت آمریکا می‌گوید که ما توان کافی نداریم، حتی دولت کلینتون را زیر سؤال برده‌اند که چرا بخش بهداشت را محدود کرده است. امروزه بحث توسعه مراکز بهداشتی، در کانون توجه قرار گرفته چون ممکن است حمله میکروبی از طرف تروریست‌ها به صورت وسیع انجام شود.^{۲۳} این نمونه‌ها، شواهد عمق حادثه را پیش رو می‌گذارد. در جهانی به اصطلاح آکنده از ثبات، جهانی که آن را در زورق پیچیده و می‌گفتند: ما همه چیز را با وجود کامپیوترهای عظیم هوشمند- حتی برای ۱۰۰ سال و ۲۰۰ سال آینده - محاسبه کرده‌ایم، جهانی که آزادی‌هایش با اصطلاح مثال زدنی بود و هر روز می‌گفتند باید توسعه یابد، (آزادی سرمایه و نقل و انتقال آزاد پول، آزادی بیان نسبت به هر نوع عقیده، چند صدایی و پلورالیسم و امثال ذلک) اکنون در آن جهان همه اینها مورد تردید قرار گرفته و پایه همه تئوری‌های آن سست شده است.

همان طور که اشاره کردم حتی سیاست های مدون و اساسی ترین اصول سیاست خارجی آمریکا اکنون مورد تردید است. پیش از این به تحول در استراتژی امنیتی آمریکا مختصراً اشاره کردم. استراتژیست های آمریکا فکر می کردند که چالش اصلی در سال های آینده با روسیه و چین خواهد بود و لذا کانون اصلی برنامه دفاعی را دفاع ضد موشکی قرار داده بودند که در واقع ادامه طرح جنگ ستارگان بود؛ اکنون طرح های گذشته به کناری نهاده شده و می گویند: اصلاً این تئوری که مشکل ما فقط از ناحیه کشورهای است که قدرت اتمی و موشک های بالستیک استراتژیک دارند (مثل چین و روسیه) نادرست بوده است.^{۲۴} در همین بحث مبارزه با تروریسم که آمریکا به راه انداخته، شما ملاحظه می کنید که روسیه و چین هم جزو متحدین آمریکا شده اند. در حمله نظامی به افغانستان - که بر سر مردم بی گناه، بی پناه، بیچاره و فقیر بمب و موشک ریخته می شود - روس ها و چینی ها هم این حمله را تأیید کرده اند. شورای امنیت سازمان ملل هم این حمله را دفاع از خود دانسته و تأیید کرده است. دبیر کل سازمان ملل هم آن را تأیید کرده و گفته است که این حملات در چارچوب منشور ملل متحد انجام می شود.

هم زمان با رویداد ۱۱ سپتامبر علائمی نیز از تزلزل در بنیاد فلسفی غرب پیرامون چیرگی فلسفه غرب بر جهان شرق مشاهده می شود. هنگامی که فوکویاما فیلسوف ژاپنی کتاب معروفش «پایان تاریخ» را چند سال پیش به رشته تحریر درآورد، محیط روابط بین المللی آکنده از خوش بینی نسبت به نظم نوین سیاسی بین المللی بود. کتاب فوکویاما در حقیقت مکتبی فلسفی برای اثبات پیروزی غرب بر دشمن ایدئولوژیکش بود و این که فلسفه لیبرالیسم تنها راه برای سعادت مندی در جهان کنونی است. به اعتقاد فوکویاما، فلسفه و اندیشه لیبرال - دموکراسی غرب، آخرین دستاورد به سوی حوزه تمدنی است. اما حوادث اخیر، باورهای خوشبینانه در حوزه های امنیتی - سیاسی و اقتصادی که فوکویاما آنها را به عنوان نهادهای اقتدار غرب و آمریکا تصور می کرد، فرو ریخت و نیاز به طرحی نو در حوزه فلسفه سیاسی غرب را مطرح ساخت. بنابراین ملاحظه می کنید که این حادثه ابعاد فلسفی و نظری اندیشه غرب را نیز به چالش کشانده است.

با ذکر این مقدمات، قصد آن بود که روشن شود اولین گام در زمینه تحلیل سیاسی این است که تحلیلگر بتواند خود حادثه و آثار آن را به دقت ترسیم و برای مردم تبیین نماید. در این رویکرد، شعاع تأثیرات حادثه باید به نحو تحلیلی بیان شود، تا مردم خود بتوانند نتایج و آثار آن را بهتر ارزیابی کنند.

24. *The Washington Post*, October 24, 2001, p. A24.

رفتار شناسی

مسئله سوم در بحث تحلیل سیاسی، رفتار شناسی است. رفتار شناسی به مفهوم شناخت منافع بازیگران است. یعنی طی کردن دقیق فاصله و مسیر بین گفتار و رفتار. باید مبانی رفتاری بازیگران سیاسی به خوبی شناسایی شود.^{۲۵} مثلاً رئیس جمهور یا وزیر خارجه یک کشور ممکن است در قبال یک حادثه موضع بگیرند اما در قبال حادثه مشابه سکوت کنند. در یک حادثه ممکن است بالحن شدید و با عجله موضع گیری نمایند و در حادثه‌ای مشابه بالحن نرم و با تأخیر موضع گیری کنند؛ در یک حادثه همه مسائل را برای مردم توضیح بدهند و در حادثه دیگر بخشی از واقعه را اساساً سانسور کنند و جلوی انعکاس آن را بگیرند.

در حادثه اخیر، در ساعات اولیه، بحث ربهوده شدن ۸ فروند هواپیما مطرح بود و در رسانه‌های آمریکا هم همین تعداد گزارش شد، چون که در آن ساعات، دولت کنترل کافی بر رسانه‌های داخلی نداشت و همه خبرها بدون سانسور منتشر می‌شد، اما خیلی زود تعداد هواپیماهای ربهوده شده به نصف تقلیل یافت! در ساعات اولیه حادثه، آشفتگی گیج‌کننده‌ای بر همه جا مسلط بود. برای اولین بار در تاریخ آمریکا همه مسئولین رده اول به داخل پناهگاه‌ها رفتند و رئیس جمهور جرأت نکرد به کاخ سفید برگردد. نمایندگان مجلس نیز جرأت نکردند وارد محل کار خود شوند و لاجرم به پناهگاه‌ها رفتند و از آنجا به هدایت امور پرداختند، چرا که نمی‌دانستند ادامه حوادث چگونه خواهد بود. طبیعی است که در آن شرایط خاص، هر خبری منتشر می‌شد، اما روز بعد که بر اوضاع مسلط شدند یکی از اولین تصمیمات، کنترل رسانه‌ها بود. خیلی زود آشکار شد که بحث آزادی مطبوعات و رسانه‌ها شعاری بیش نبوده است. در همین حادثه دیدید که هیچ رسانه‌ای در جهان غرب، آمریکا یا اروپا، جرأت نکرد جز در چارچوبی که ترسیم شده بود مطلبی را منتشر سازد. عملیات نظامی در افغانستان را ملاحظه کنید که چگونه رسانه‌ها - از آمریکا و اروپا گرفته تا استرالیا، کانادا و ژاپن - هماهنگ و با یک لحن و در چارچوب یک استراتژی حرف می‌زنند و همه یک نوع تحلیل می‌کنند. این نشان از آن دارد که آزادی مطبوعات و رادیو و تلویزیون و گردش آزاد اطلاعات توهمی بیش نیست و تمامی این مفاهیم و مقولات در چارچوب منافع شکل می‌گیرد. آنجایی که بحث، بحث امنیت ملی و یا بحث منافع ملی در میان باشد، بی‌تردید هر چه که دیکته شود، رسانه‌ها همان خواهند کرد. یک مرکزیت هوشمند و آگاه به منافع ملی به همه آنها دستور می‌دهد و همگی همان را

25. Thomas Biersteker, "Critical Reflections of Post Positivism", *International Studies Quarterly*, Volume 33. No. 3, September, 1989, pp. 263-269.

انتشار می دهند.

به هر حال بحث ۸ فروند هواپیما خیلی زود تبدیل شد به ۴ فروند. بعد از ساعات اولیه دیگر هیچ رسانه‌ای مسئله ۸ فروند هواپیما را دنبال نکرد و همه گفتند ۴ فروند بوده است. تنها کسی که یک بار آمد و گفت ممکن است بیشتر از ۴ فروند باشد (و البته دیگر تکرار هم نکرد)، دادستان کل آمریکا بود. دادستان آمریکا در یک مصاحبه گفت: تعداد هواپیماها ممکن است بیش از چهار فروند باشد، ولی در مصاحبه‌های بعدی نه کسی جرأت کرد از او سؤال کند و نه او در این زمینه سخنی گفت! شما در رسانه‌های آمریکا نمی‌بینید یک نفر راجع به این که این حادثه ممکن است توسط گروه‌های داخلی آمریکا باشد صحبتی بکند. بر فرض که این عملیات از سوی بن لادن انجام شده باشد و بر فرض که تمام این حوادث توسط سازمان «القاعده» طراحی شده باشد، ولی آیا در داخل آمریکا هیچ فرد آمریکایی نبوده که در اجرای این پروژه عظیم، دخالتی داشته باشد؟ آیا در میان صدها منظونی که دستگیر شده‌اند، هیچ فرد آمریکایی وجود نداشته است؟ هیچکس را در مقامات یا رسانه‌های آمریکا پیدا نمی‌کنیم که در این زمینه‌ها حتی کلمه‌ای سخن بگوید.

آمریکایی‌ها اسنادی منتشر کرده‌اند که به اسناد ۱۷ صفحه‌ای معروف است. آنها این اسناد را برای کشورهای مختلف فرستاده و گفته‌اند که اینها دلایل اتهام بن لادن است. این اسناد اگرچه مجموعه‌ای از قرائن بیش نیست و هیچ دلیل متقنی در آن وجود ندارد؛ ولی بر فرض صحت، روشن است که این عملیات محدود به ۱۹ نفر نمی‌تواند باشد. می‌بایست افراد دیگری باشند که این عملیات پیچیده را هماهنگ سازند. مع الوصف درباره این افراد اصلاً صحبتی در میان نیست. رفتارشناسی به این مفهوم است که ما ببینیم بازیگران در یک حادثه، چه مطالبی را نمی‌گذارند منتشر شود و چه چیزهایی را مرتب تکرار می‌کنند. یا مثلاً چه مطالبی یکبار گفته می‌شود ولی دیگر اصلاً تکرار نمی‌شود. دقت در همه این نکات مهم است و می‌تواند ما را متوجه سازد که بازیگران چه اهدافی را دنبال می‌کنند. مثلاً یک‌بار در خصوص جنگ‌های صلیبی صحبت به میان آمد و در سخنان رئیس جمهور آمریکا از تعبیر جنگ‌های صلیبی استفاده شد. این سخن از خطاها و اشتباهات بسیار فاحش بود. البته برخی معتقدند که بعید است این مسئله سهوی بوده باشد چون تمام سخنرانی‌ها مکتوب است و از روی نوشته خوانده می‌شود و قاعدتاً خواسته‌اند امتحان کنند و عکس‌العمل‌ها را ارزیابی نمایند. به هر حال در روزهای بعد، دیگر هیچ بحثی از جنگ‌های صلیبی به میان نیامد و حتی مکرراً گفتند که ما با اسلام جنگ نداریم. چرا؟ برای این که بلافاصله بعد از آن اظهار نظر، اروپایی‌ها به شدت به آمریکا اعتراض کردند و

گفتند این بازی بسیار خطرناک است. اروپایی‌ها گفتند که ما ۱۵ میلیون مسلمان در قلب اروپا داریم و اگر بنا باشد که جنگ اسلام و مسیحیت مطرح شود، این ۱۵ میلیون مسلمان در اروپا تبدیل به یک بمب ساعتی خواهند شد و امنیت ما مورد تهدید قرار خواهد گرفت. به همین دلیل با سرعت جلوی ادامه این بحث گرفته شد.

اما به طور معکوس، بحث دیگری بود که آن را به طور مرتب تکرار می‌کردند و آن این بود که «دنیا باید به دو گروه تقسیم شود: دوستان آمریکا و دوستان تروریسم». معنای این تقسیم‌بندی این است که این مسئله یک سیاست است و بر آن اتمام دارند. در واقع برای طراحی حرکت آینده در منطقه و در سطح جهان می‌خواهند با این تقسیم‌بندی جدید حرکت خودشان را بی‌آغازند.^{۲۶} روشن بود که بسیاری از مسائل را با همین مرزبندی پیش خواهند برد و فشارها از این طریق شروع خواهد شد. با همین گفتار بود که با پاکستان برخورد کردند. آمریکایی‌ها وقتی از پاکستان درخواست همکاری کردند، به مشرف حتی اجازه ندادند که با احدی از مقامات مشورت کند. گفتند باید سریع پاسخ دهی یا آماده همکاری هستی یا نه؟ به مشرف گفتند یا سفید و یا سیاه، چیزی به نام خاکستری نداریم! یا با ما هستی و یا با تروریسم و او نیز درست همه پیشنهادها را قبول کرد. با این که برای پاکستان این همکاری بسیار سخت بوده و هست (مردم پاکستان و علما با این تصمیم مخالف‌اند، در پاکستان مدارس دینی نقش زیادی دارند. در این کشور حدود ۳۳ هزار مدرسه دینی وجود دارد، در سال‌های اخیر ۸۰ هزار نفر طلبه پاکستانی به افغانستان رفته‌اند و زیر نظر طالبان دوره آموزش نظامی دیده‌اند و حتی بعضی از این افراد مدتی در افغانستان جنگیده‌اند)، اما روشن است که پاکستان ناگزیر به امر بسیار خطرناکی دست یازیده است. این که چرا پاکستان این تحمیلات را قبول کرد، خود بحث جداگانه‌ای را می‌طلبد. بی‌تردید، دشمنی‌های پاکستان و هند، مسئله کشمیر، شریک بودن پاکستان در تمام اعمال طالبان، مشکلات اقتصادی و تحریم‌های موجود علیه پاکستان، حفظ توان هسته‌ای، همه و همه دلایل پذیرش این همکاری از سوی پاکستان را شکل داده‌اند.

شاهد بودیم که چگونه مشرف را مجبور ساختند تا نزدیک‌ترین دوستان خودش را کنار بگذارد. ژنرال محمود احمد که رئیس اطلاعات ارتش پاکستان (ISI) و عملاً نفر دوم رژیم مشرف و یکی از عناصر اصلی کودتا به نفع مشرف در پاکستان بود، چون آمریکایی‌ها گفتند این فرد قابل اعتماد نیست، او را کنار گذاشتند. یک هفته قبل از آن روزنامه‌های آمریکایی این مسئله

۲۶. در این رابطه ببینید:

را اعلام کرده و خواستار برکناری رئیس اطلاعاتی ارتش پاکستان (ISI) شده بودند.

مجله «جینز» با اشاره به حوادث ۱۱ سپتامبر و نقش کلیدی سازمان جاسوسی پاکستان در ارائه اطلاعاتی در مورد بن لادن به آمریکا به بررسی این موضوع پرداخته و در تحلیلی آورده است: «سازمان اطلاعاتی پاکستان (ISI) مهم ترین سازمانی است که می تواند اطلاعات دقیقی از بن لادن در اختیار آمریکا و متحدانش بگذارد. ISI که ارتش سری یا دولت نامرئی پاکستان نامیده می شود، در گذشته سایه وار خود، دست به ترورهای سیاسی، قاچاق مواد مخدر، مواد هسته ای و اجزای موشک زده است. ISI حامی اصلی طالبان و جدایی طلبان کشمیری است که برای کسب استقلال با دولت هند در حال جنگ هستند. ISI در عملیات ضد تروریستی به رهبری آمریکا در افغانستان «گوش و چشم» سازمان سیا به شمار می آید. بعد از عقب نشینی اتحاد جماهیر شوروی از افغانستان، سازمان اطلاعات پاکستان تصمیم گرفت نفوذ خود را در این کشور و سایر کشورهای آسیای مرکزی افزایش دهد، به همین جهت حمایت خود از طلبه های جوان قندهار را افزایش داد. این جوانان بعداً گروه طالبان را تشکیل دادند. ISI با استفاده از بودجه دولت فدرال و دیگر کشورهای اسلامی، گروه طالبان به رهبری ملا عمر را حمایت مالی کرد. پس از آن تاکتیک های چریکی و حمایت های نظامی ISI باعث شد که طالبان در سال ۱۹۹۶ در کابل مستقر شوند. طالبان بعدها با کمک سازمان جاسوسی پاکستان توانست کنترل ۹۰ درصد از خاک افغانستان را به دست گیرد و قدرت نظامی خود را افزایش دهد.»

آمریکا با این حمله، معضلات فراوانی برای کشورهای منطقه و برای خود پاکستان به وجود آورد. بی تردید پاکستان معضلات بسیار پیچیده ای پیش رو خواهد داشت که به این سادگی ها نمی تواند از این معضلات عبور کند. طالبان و بن لادن را خود آمریکایی ها درست کردند، انگلیس، پاکستان و عربستان نیز آنها را تقویت نمودند، درحالی که یکی از اهداف آنها هم ایجاد مشکل برای جمهوری اسلامی ایران و حتی انقلاب اسلامی در منطقه بود. ایران در روزهای اول مورد سرزنش بود که چرا طالبان را به رسمیت نمی شناسد و با آنان رابطه برقرار نمی نماید. حتی اخیراً بعد از تشکیل دولت جدید بوش، چند نفر از نمایندگان کنگره به پاکستان سفر کردند و از آنجا به افغانستان رفتند و با طالبان ملاقات نمودند. نمایندگان مجلس آمریکا به طالبان قول همکاری دادند با این شرط که طالبان تعهد کند من بعد بن لادن علیه آمریکا فعالیتی انجام ندهد. حدود دو ماه قبل، این هیئت در قندهار با طالبان ملاقات داشتند و طالبان به آنها قول دادند که دیگر بن لادن علیه آمریکا فعالیتی نخواهد کرد. حادثه ۱۱ سپتامبر تقریباً ۲ ماه بعد از این تفاهم اتفاق افتاد. پس واضح است که طالبان را خودشان درست کردند و در طول این

مدت نیز با طالبان در رفت و آمد و تماس بوده‌اند.

ملاحظه می‌شود که نحوه موضع‌گیری‌ها، اصرار بر بخش‌هایی از مواضع، تبلیغ بخشی از رویدادهای حادثه و فراموش کردن بخش دیگر، لحن موضع‌گیری‌ها و امثال اینها می‌تواند ما را به انگیزه‌های واقعی بازیگران سیاسی آشنا سازد. باید بینیم بازیگر بر چه مطالبی اصرار و پافشاری دارد و از چه مطالبی سریع عبور می‌کند. چه نکاتی را برای آزمودن جامعه می‌گوید و چه نکاتی هست که حاضر نیست درباره آن‌ها صحبتی شود. در اروپا بعضی از تحلیلگران نوشتند ممکن است این حادثه توسط صهیونیست‌ها خلق شده باشد ولی در رسانه‌های آمریکا اصلاً نگذاشتند این مسئله طرح شود. آنان حاضر نیستند مطلبی ولو به عنوان یک احتمال ضعیف در این باره مطرح شود، چون در واقع خط قرمز آنهاست و نباید از آن عبور کنند.

امروزه بحث رفتارشناسی، یک پایه و اساس در تحلیل و تحقیق مسائل سیاسی است. در واقع در بحث رفتارشناسی به جای آن که بر گفتار و نوشتار بازیگر تکیه شود باید بر زبان رفتاری او تکیه گردد. حتی لحن گفتار و نوشتار نیز در زمره رفتار بازیگر محسوب می‌شود. بی‌تردید سیاستمدار به دنبال منافع است و تمامی حرکت و سکون او بر پایه حفظ منافع دور می‌زند. این منافع، گاهی منافع کشور و ملت است و گاهی نیز منافع حزب و شخص^{۲۷}. سیاستمدار به دنبال تثبیت وضع خود و حزب و گروه خود است. او ناچار است به فکر منافع ملی باشد تا بتواند افکار عمومی جامعه خود را جلب نماید. البته هر کشوری راه تأمین منافع خود را به‌گونه‌ای ترسیم کرده است. برخی تکیه بر قدرت‌های بزرگ را راه تأمین منافع خود پنداشته؛ گروه دیگر رشد اقتصادی و افزایش ثروت ملی و ارتقای سطح زندگی و رفاه مردم را اساس تلقی کرده‌اند و ادامه مشروعیت نظام خود را در سایه رفاه عمومی می‌دانند؛ دسته دیگر نیز قدرت نظامی، پلیسی و اطلاعاتی و توانمندی امنیتی را پایه و اساس اقتدار خود و تأمین منافع ملی تلقی کرده‌اند. کشورهای نیز از طریق تحکیم پیوندهای بین‌المللی و همکاری سیاسی به دنبال تثبیت خود می‌باشند. بنابراین در بحث رفتارشناسی، قبل از هر کار دیگر باید مطالعه نمود که استراتژی ملی آن کشور و تعریف منافع ملی آن کشور چگونه شکل گرفته است.

انگیزه شناسی

مسئله دیگری که در بحث تحلیل سیاسی به عنوان یک اصل مورد توجه است انگیزه شناسی

27. Michael Nicholson, "The Methodology of International Relations", in **International Relations**, edited by Stere Smith, Oxford: Basil Blackwell, 1985, pp. 26-71.

است.^{۲۸} در هر حادثه، حرکت اجتماعی، تحول بین‌المللی، سیاست داخلی و به ویژه در حوادث مهم جهانی باید ببینیم انگیزه واقعی چیست؟ مثلاً در حمله به افغانستان، آمریکا اعلام می‌کند که برای مبارزه با تروریسم آمده است. مهم این است که ما بتوانیم انگیزه واقعی آمریکا را کشف کنیم. ظاهر امر، تحرک علیه تروریسم است و پرچمی را هم که برافراشته‌اند پرچم همین مبارزه است؛ چرا که بدون این پرچم نمی‌توانند افکار عمومی جهان را برای حمله و بمباران یک کشور آماده کنند. حتی نمی‌توانند برای به دست آوردن اطلاعات به کشوری تحکم کنند. تمامی این کارها در زیر این پرچم به آسانی امکانپذیر است. اما آیا انگیزه واقعی و پشت پرده آمریکا از این تحرکات هم، مبارزه با تروریسم است؟ یا اهداف دیگری دارند؟ ممکن است مبارزه با تروریسم بخش کوچکی از اهداف اصلی و مهم‌تر باشد. البته کشف اهداف پشت پرده دولت‌ها، گروه‌ها و حتی اشخاص آسان نیست. شیوه‌های مختلفی برای کشف انگیزه واقعی وجود دارد که یکی از آنها دقت در منافع آن کشور است. منافع معمولاً مشتمل است بر: اقتصادی، سیاسی، کوتاه مدت، بلند مدت و منافع مربوط به حفظ قدرت و موقعیت که از منافع مهم در حوزه سیاست است.^{۲۹}

اگر برنامه ریزی‌های بلندمدت کشوری را به دست بیاوریم می‌تواند راهنمای خوبی برای این کشف باشد. در قضیه حمله آمریکا، نیز باید ببینیم برنامه بلندمدت آمریکا در منطقه چیست؟ یکی از راه‌ها، مراجعه به استراتژی ملی آن کشور است، استراتژی بلندمدت و استراتژی سالانه. می‌دانید که آمریکایی‌ها استراتژی ملی یک‌ساله منتشر می‌کنند. مضاف بر آن در ایام انتخابات و مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری، دو حزب اصلی آمریکا برنامه‌های چهارساله و استراتژی مورد نظر حزب خود را تبلیغ می‌نمایند. اگر در دوران بعد از جنگ سرد و مخصوصاً دههٔ اخیر به استراتژی ملی آمریکا که سالانه منتشر می‌شود نگاه کنید، ملاحظه می‌کنید که بحث خاورمیانه و منطقه خلیج فارس به عنوان مناطق حیاتی برای منافع ملی آمریکا همواره مطرح بوده است. هیچ‌سالی نیست که این محدوده با اهمیت جهان مورد بحث قرار نگرفته باشد. خلیج فارس و منطقه خاورمیانه همواره به عنوان یک هدف راهبردی برای آمریکایی‌ها مطرح بوده است. اهمیت استراتژیک این منطقه، از جنبه‌هایی چون: مسئله نفت در

۲۸. در این رابطه رجوع کنید به:

David Sanders, "Behavioral Analysis," in **Theory and Methods in Political Science**, edited by David Marsh and Gerry Stoker, London: Macmillan Press, 1995, pp. 59-74.

29. John Vasquez, **Classics of International Relations**, New Jersey: Prentice Hall, 1990, pp. 16-40.

منطقه، قیمت نفت، جریان آزاد نفت، حضور نیروهای آمریکایی در منطقه و امنیت اتباع آنها، امنیت اسرائیل، سلطه اسرائیل در منطقه، امنیت حاکمان دست نشانده آنان (که به عنوان کشورهای دوست از آنها یاد می‌شود)، برمی‌خیزد و همواره به مثابه بخشی از منافع ملی آمریکا ذکر شده است. حتی در سال‌های اخیر در جنب نفت خلیج فارس، قضیه نفت خزر نیز مطرح گردیده است. در این سخن که در دهه‌های آینده، به غیر از این منطقه هیچ منطقه‌ای از جهان نفت صادراتی ندارد و خلیج فارس و خزر تنها مناطقی هستند که می‌توانند جهان را گرم نموده و صنعت جهان را به حرکت درآورند، کمترین تردیدی نیست و لذا باید شیرهای نفت در اختیار آنها باشد. آنها این مطالب را بارها به صراحت مورد تأکید قرار داده‌اند.

بخشی از منافع ملی را موقعیت ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک و ژئواکونومیک کشورها تعیین می‌کند. بنابراین بخش مهمی از منافع ملی هر کشور روشن است و احتیاجی به کشف ندارد. معمولاً بخش اعظم منافع ملی و اهداف بلندمدت کشورها در اطلاعات آشکار آنان قابل دستیابی است. البته بخشی هم دارای طبقه‌بندی است که می‌توان آنها را با گمانه زنی به دست آورد. در مجموع برای به دست آوردن انگیزه در تحرکات مهم بین‌المللی باید منافع ملی و اهداف بلند مدت آن کشور را ترسیم نماییم و سپس در چارچوب آنها، انگیزه حرکت‌های بین‌المللی را به دست آوریم.

آمریکایی‌ها برای این منطقه طرح‌هایی از گذشته دارند. اما طبق اعلام خودشان به قصد افغانستان آمده‌اند ولی آیا صرفاً فقط بحث افغانستان مطرح است یعنی بعد از عملیات افغانستان، منطقه را ترک خواهند گفت؟ هنوز چند روز از عملیات افغانستان نگذشته بود که مقامات آمریکایی اعلام کردند برنامه‌هایشان در افغانستان طولانی است. دیشب نماینده آمریکا در سازمان ملل اعلام کرد که هدف ما تنها سازمان «القاعده» و کشور افغانستان نیست، ما ممکن است برای مبارزه با تروریسم به گروه‌های دیگر و یا به کشورهای دیگری نیز حمله کنیم. این محتوای نامه رسمی نماینده آمریکا به سازمان ملل است. هنوز چند روز از شروع حمله نگذشته که زمینه چینی برای عملیات بعدی را می‌آغازند. این نکات نشان می‌دهند که هدف آمریکا فقط عملیات در افغانستان و از بین بردن سازمان «القاعده» و بن لادن نیست؛ طرح آنان موسع تر از اینها است.

طبق اعلام دیک چینی، دولت بوش برای دستیابی به اهداف مورد نظر خود حتی ممکن است تعهد رسمی خود را در ضمن کنوانسیون‌ها و پیمان‌های مختلف بین‌المللی زیرپا بگذارد. وی می‌گوید: «دولت جمهوریخواه جدید باید بدون هیچگونه قید و شرطی بتواند نقش خود را

در دفاع از منافع آمریکا ایفاء نماید. اقدامات کلینتون در جهت انضمام آمریکا به پیمان کیوتو با انگیزه حفظ محیط زیست و یا عضویت در موافقتنامه‌های سازمان تجارت جهانی با انگیزه آزادی رقابت تجاری، در نزد دولت جدید اعتباری ندارند و آمریکا نباید خود را مقید به هیچ چیز بداند.^{۳۰} وی در ادامه این بحث، اعمال قدرت آمریکا را در جهان برمبنای مناطق و نه کشورها ترسیم می‌کند و می‌گوید: «دولت جدید باید بتواند حاکمیت خود را در جهان در چارچوب مناطق به هم پیوسته و نه کشورهای مجزا اعمال نماید، نتیجه این که موضوعات مطرح در سطح بین‌المللی بر اساس «افق‌ها» به آنها نگاه می‌شود نه مرزها حتی اگر مرزها بیکران باشند (شبه قاره). در این چارچوب، آمریکا به چین به عنوان شرق آسیا می‌نگرد نه یک کشور که پایتخت آن پکن است، هند شبه قاره هند است نه دهلی، منطقه دریاچه‌ها و وسط آفریقا محسوب می‌شود نه کینشازا و حتی در بحران‌های محلی مثل بحران کوزوو، بحران به عنوان مسئله کلان منطقه بالکان در نظر گرفته می‌شود. مشکل عراق، آینده منطقه خلیج (فارس) است و قضیه درگیری عربی - اسرائیلی امنیت شرق مدیترانه است نه منازعه تشکیلات خودگردان با اسرائیل.»^{۳۱} از سیاست اعلام شده دولت بوش توسط دیک چینی، کاملاً روشن است که هدف آمریکا سلطه بر کل جهان و مناطق حساس آن است و آمریکا حتی حاضر نیست کشورها و مرزهای آن را مورد توجه قرار دهد.

یکی از راه‌های شناخت انگیزه، تجربه است. یعنی باید مشاهده کرد که رفتار بازیگر در گذشته چگونه بوده است؟ برای فهم انگیزه آمریکا باید ببینیم آیا آمریکا هرگاه تاکنون به بهانه‌ای وارد کشوری شده، بعد از عملیات اعلام شده، آن کشور یا آن منطقه را ترک کرده است؟ باید سوابق را در نظر بگیریم. مراجعه به سوابق و رفتارهای گذشته، راهنمای خوبی است. آمریکایی‌ها در سال ۱۹۵۳ وارد کره جنوبی شدند با این هدف که آن را از اشغال نجات بدهند، اما اکنون که نزدیک به ۴۸ سال از آن تاریخ می‌گذرد، آیا خارج شده‌اند؟ هنوز هم هستند و هر روز امکاناتشان را در کره جنوبی افزایش می‌دهند. تعداد نیروهای زمینی، دریایی و هوایی و حجم سلاح‌های اتمی، هر روز به بهانه نجات کره افزایش می‌یابد، در واقع کره جنوبی تبدیل به پایگاه دائمی آمریکا در منطقه شده است. آمریکایی‌ها در بوسنی به ظاهر برای نجات مردم بوسنی نیرو پیاده کردند. آمریکا اظهار می‌کرد که از کشتار مردم بوسنی بسیار نگران است و می‌خواهد مشکلات مردم را حل کند؛ ولی آیا بعد از پایان جنگ از آنجا خارج شدند و یا آن که

۳۰. همان مدرک.

۳۱. محمد حسنین هیکل، مجله «وجهات نظر»، شماره ۳۲، سپتامبر ۲۰۰۱، قاهره، دارالشروق.



در منطقه بوسنی و کوزوو پایگاه‌های خودشان را حفظ کردند؟ هدفی را که در منطقه خودمان - در جریان جنگ دوم خلیج فارس و اشغال کویت توسط عراق - اعلام کردند نجات کویت بود، ولی آیا بعد از پایان اشغال و آزادی کویت از منطقه خارج شدند و یا این که در تمام کشورهای جنوبی خلیج فارس پایگاه‌های خودشان را حفظ نمودند؟ آنها نه تنها خارج نشدند، بلکه انبارهای اسلحه و مهمات و تانک‌ها و نفربرهای خودشان را در برخی از کشورها حفظ کردند و با تمام کشورهای جنوبی خلیج فارس قراردادهای دفاعی بسته و میلیاردها دلار اسلحه به آنها فروختند. رفتار گذشته آمریکایی‌ها، انگیزه واقعی آنها را روشن می‌کند. هر کجا که آمریکا وارد شده، در آنجا ماندگار شده است. الان هم که به منطقه شبه قاره و آسیای مرکزی وارد شده، آیا بعد از عملیات افغانستان از منطقه خارج خواهد شد؟ آیا می‌توانیم به گفتار آنان اطمینان کنیم؟ انگیزه‌ای را که در فراسوی رفتار آمریکاییان است باید از زاویه منافع ملی آنها تشخیص بدهیم. به موجب منافع آمریکا، آنها در این منطقه قصد ماندن دارند، یعنی در دو منطقه مهم نفتی جهان یکی خلیج فارس (که قبلاً حضور خود را دائمی کرده بودند) و یکی هم منطقه خزر (که با این حرکت، حضورشان را دائمی خواهند کرد). آمریکا قبلاً در این منطقه زمینه‌های حضور خود را فراهم کرده بود، در واقع پیش از این برای حضور بیشتر، ملاحظاتی با روسیه داشت و مخالفت روسیه و چین و کشورهای منطقه مانع بود، لکن اکنون زمینه برای این که آمریکایی‌ها در این منطقه حضور دائمی داشته باشند کاملاً فراهم آمده است.

نیت شناسی

مسئله دیگر، مسئله نیت شناسی است. باید کوشید تا در هر حرکتی نیت بازیگر را کشف کنیم. در بحث نیت‌شناسی می‌گویند که باید از نوع تحرک و ویژگی‌های آن نیت بازیگر را شناخت.^{۳۲} دولت امریکا اگر بناست فقط گروه القاعده و بن لادن را در افغانستان از بین ببرد، آیا لازم است اعلام جنگ نماید و خود را در شرایط جنگی ببیند؟ آیا جنگ با گروه القاعده و افغانستان و طالبان به یک بودجه چهل میلیارد دلاری نیاز دارد؟ آیا در این حادثه به یک بودجه ۳۰۰ میلیارد دلاری نظامی - علاوه بر بودجه نظامی سالانه - نیاز هست؟ آمریکایی‌ها تصمیم گرفتند برای ۴ سال آینده ۷۵ تریلیون دلار برای تحقیقات نظامی خرج کنند. آیا به راستی امنیت

۳۲. در این رابطه رجوع کنید به:

Dina Zinnes, "The Study of Conflict Processes", in **Journeys Through World Politics**, edited by Joseph Kruzal and James Rosenau, Toronto: Lexington Books, 1988., pp. 83-103.

داخلی آمریکا نیاز به این همه هزینه دارد؟ آیا اهداف اعلام شده با این تمهیدات وعده وعده می خواند؟

البته گفتنی است که شماری از این تحرکات مربوط به مسائل داخلی آمریکاست؛ به این معنی که حزب جمهوریخواه قصد دارد پایه های قدرت خودش را برای ۴ سال آینده محکم سازد. اصولاً جمهوریخواهان متکی به صنایع نظامی هستند و معمولاً اکثر جنگ های منطقه ای و فروش سلاح هم در دوره آنها اتفاق می افتد. در واقع دولت بوش یک نوع تعاملی را بین مسئله مبارزه با تروریسم و اهداف حزب جمهوریخواه ایجاد کرده که در مجموع به نفع تولید تسلیحات، تکنولوژی نظامی و کمپانی های عظیم اسلحه سازی است که حامی حزب جمهوری خواه هستند.

بحث طولانی شدن مبارزه با تروریسم هم بر همین مبناست. اگر جنگ در نخستین سال ریاست جمهوری بوش تمام شود. در ۳ سال بعد دچار مشکلات داخلی خواهد شد و تضمینی برای کسب مجدد رأی مردم ندارد، خصوصاً که بوش در همین دوره اول هم با مشکلات زیادی انتخابات را به نفع خود تمام کرد. بنابراین مبارزه با تروریسم و برخورد با عاملان انفجار نیویورک و واشنگتن چارچوب بسیار خوبی برای حل و فصل مسائل داخلی و بین المللی فراهم آورده است.

بوش پیش از آن در صحنه بین المللی ناچار بود نوع رقابت های خود را با روسیه و چین تنظیم نماید. اکنون شاید فرصتی فراهم آمده است تا بتواند فضای تشنج را از روسیه و چین به افغانستان و خاورمیانه بکشاند. کمیته تدوین گزارش پیرامون اولویت سیاست خارجی آمریکا که عنوان «کشتیرانی در دریاهای ناآرام»^{۳۳} را برای خود انتخاب نموده، در گزارش خود اولویت های سیاست خارجی آمریکا را: شرق آسیا، اروپا، شبه قاره هند، خلیج فارس و خاورمیانه اعلام کرده است. در مجموع حضور در افغانستان و منطقه آسیای مرکزی و نفوذ دائمی در این منطقه، گستردگی ابعاد استراتژی آمریکا را در قبال قفقاز، آسیای مرکزی، شبه قاره هند، ایران، چین و روسیه منعکس می سازد. نوع سلاح هایی که به منطقه آورده اند، نوع هواپیماها، تعداد ناوهای هواپیمابر، پایگاه هایی که از کشورهای مختلف در اختیار گرفته اند، تلاش برای حضور سربازان اروپا، ژاپن، کانادا و استرالیا همه و همه حکایت از اهداف وسیع آمریکا در منطقه دارد.

یکی از راه‌های شناخت نیت بازیگران، تناقضات رفتاری است. از آنجا که معمولاً بازیگران اهداف گوناگون و متضادی را دنبال می‌کنند، برای دستیابی به اهداف خود نیازمند پیچیدگی در رفتار و گفتار هستند. هر چه منافع بزرگ‌تر و دارای ابعاد گسترده باشد، بازیگران پیچیده‌تر رفتار خواهند کرد و شناخت نیت آنها هم دشوارتر می‌شود.^{۳۴} در این گونه موارد، مطالعه رفتار و چیدمان قرائن و شواهد می‌تواند نیت بازیگر را روشن سازد. دقت در نقش‌های مختلف یک بازیگر و نقش هر یک از بازیگران و مقایسه آن رفتارها می‌تواند کمک خوبی در این مطالعه باشد. بازیگران در ایفای نقش‌های مختلف رفتارهای گوناگونی را به منصفه ظهور می‌رسانند و تحلیلگر قادر خواهد بود با مقایسه این نقش‌ها به نیت بازیگران پی ببرد.

راه دیگری که می‌تواند ما را به شناخت نیت بازیگران نزدیک نماید بدیل سازی و سناریوسازی است. در پاره‌ای موارد به دلیل پیچیدگی مسئله، تحلیلگر قادر نیست با اطمینان و قاطعیت، نیت بازیگران را دریابد. در این موارد روش سناریوسازی وسیله‌ای مؤثر برای تبیین و تحلیل خواهد بود. تحلیلگر باید مواد خام و اطلاعات را طبقه بندی نموده و با تنظیم این مواد و تقدم و تأخر و بدست آوردن تناقضات رفتاری چندین سناریو را برای فهم نیت بازیگران طراحی نماید.^{۳۵} سناریوها باید به گونه‌ای طراحی شود که هدف و نیت بازیگران آشکار گردد. حتی گاهی تلفیق چندین سناریو و ترسیم حداقل و حداکثر در اهداف بازیگر، برای تبیین اهداف و کشف نیت بازیگر ضروری است.

حفظ هویت فرهنگی - سیاسی

یکی از نکاتی که در تحلیل سیاسی باید مدنظر باشد، حفظ هویت ملی و اسلامی است. باید همواره هویت دینی، فرهنگی و ملی در مواضع و تحلیل‌ها مدنظر باشد. این مسئله حائز اهمیت است که در تشریح و بیان یک تحلیل سیاسی به یاد داشته باشیم که تعلق به چه ملت و تاریخی داریم، دارای چه شناسنامه‌ای هستیم و سوابق فرهنگی ما چه بوده و از چه محیط و جامعه‌ای سخن می‌گوییم. گاهی ممکن است جوّی در سطح جهانی حاکم شود (جوّ رعب و ارعاب و یا جوّ تطمیع و شرایط هوس انگیز) که می‌تواند ما را وادار کند تا سوابق، هویت، تاریخ، فرهنگ و ویژگی‌های خودمان را از یاد ببریم و خط قرمزها، ویژگی‌های ملی، انقلابی و فرهنگی را و

34. Alan Isaak, *op.cit.*, pp. 83- 103.

35. Earl Babbie, *The Practice of Social Research*, Belmont: Wadsworth Publishing Company, 1983, pp. 132 - 136.

همه امتیازاتی که از آن یک ملت بوده است، با مواضع و تحلیل‌های ناصحیح خدشه‌دار سازیم و از اهداف و اصولمان فاصله بگیریم. در حالی که می‌توان حرکتی معکوس اینها داشت و با گام برداشتن در چارچوب اصول، ضمن بیان مواضع صحیح و حساب شده، هویت ملی را نیز تقویت نمود.

به عنوان نمونه به حوادث اخیر و موضع‌گیری‌ها و تحلیل‌های مسئولین نظام اشاره می‌کنم که خوشبختانه هویت سیاسی، فرهنگی، ملی و انقلابی‌مان هم در تحلیل‌های سیاسی و هم در اتخاذ مواضع، به خوبی مورد توجه قرار گرفت. یکی از نکات مهمی که همواره عنصر ارزشمند موضع نظام ما بوده است، استقلال در مواضع و ممتاز بودن آنها در مقام مقایسه با سیاست‌های متداول و معمول سایر کشورهاست. همواره در موضع‌گیری‌های سیاسی، جایگاه جمهوری اسلامی ایران نسبت به سایر کشورها، تفاوت‌های روشنی وجود داشته و مواضع ایران دارای یک یا چند نقطه امتیاز آشکار بوده است. در مواضع مسئولین نظام در حادثه اخیر نیز تاکنون نقاط امتیاز فراوانی دیده می‌شود و در ادامه نیز ان شاء الله باید چنین باشد.

یک مشخصه مهم سیاست خارجی ما که همواره در موضع‌گیری‌های مسئولین انعکاس داشته خط استقلال و عدم دنباله‌روی از سیاست‌های رایج بوده است. مواضع کشور ما همواره روشن و برخاسته از مبانی و اصول تعریف شده نظام بوده است. در همین ماجرا، عزم حتمی جمهوری اسلامی ایران برای مبارزه با تروریسم به عنوان یک جهاد و جنگ مقدس در عین مخالفت با رهبری آمریکا در مسئله مبارزه جهانی با تروریسم و جلوگیری از هرگونه سوء استفاده آمریکا از این رویداد، یک موضع منحصر به فرد بوده است. معمولاً کشورهایی که با تروریسم مخالفت کرده‌اند در برابر سیاست‌های آمریکا موضع تسلیم داشته‌اند. گزینش موضع شفاف علیه تروریسم و همزمان بر علیه آمریکا، ویژه نظام اسلامی ما بوده است. محکوم کردن حمله نظامی به افغانستان و مخالفت همزمان نسبت به اعمال و شیوه‌های طالبان و برنتابیدن سلطه این گروه بر کشور افغانستان نمونه دیگری از مواضع مستقل و ممتاز نظام ما می‌باشد. شاهد بودیم که کشورها نوعاً با طالبان مخالفت کردند ولی جرأت محکوم کردن آمریکا را نداشتند. بسیاری از کشورهای اسلامی در حادثه افغانستان کاملاً سکوت کردند. موضع قاطع هم علیه جنگ و هم علیه طالبان، ویژه ایران بوده است. در واقع موضع ما همواره با بسیاری از کشورهای جهان مرزبندی‌های بنیادی و اصولی داشته است. ما نه تنها از قبل نسبت به حمله آمریکا به افغانستان با بیان صریح مخالفت کردیم و پس از حمله نیز با صراحت آن را محکوم ساختیم، بلکه در عین حال با سلطه طالبان، با شیوه حکومت طالبانی و با اسلام طالبانی هیچ

وقت موافق نبوده و همواره مخالفت خود را اعلام کرده‌ایم.

در قضیه تروریسم، ما همواره مبارزه با آن را به مثابه یک وظیفه اسلامی و اخلاقی دانسته و در طول ۲۳ سال، با تروریسم جنگیده‌ایم و همچنان به مبارزه بی‌امان خود با تروریسم ادامه خواهیم داد، در عین حال، هیچگاه رهبری آمریکا را در هیچ موضوعی نپذیرفته‌ایم. یک دلیل اساسی مخالفت کشورمان با نظم نوین در طول دهه گذشته نیز مسئله رهبری آمریکا بوده است. بنابراین کاملاً آشکار است که مواضع ایران همواره از یک استقلال و امتیاز ویژه‌ای برخوردار بوده و بنابراین باید این اصل ارزشمند را همواره پاس بداریم. دنباله روی از قدرت‌ها به خاطر منافع زودگذر و دست شستن از اصول، براننده نظام اسلامی ما نیست و نظام ما هیچگاه به آن رضایت نداده است.

نکته دیگری که به مثابه عنصر اصلی هویت فرهنگ ملی ما محسوب می‌شود، ظلم‌ستیزی، عدالتخواهی و حمایت از مظلومین و محرومین می‌باشد. مردم ایران به خاطر خصایص و ویژگی‌های اخلاقی و ملی خود و همچنین به خاطر مذهب تشیع، همواره ظالم‌ستیز بوده و افتخار حمایت از مظلوم و محروم را داشته‌اند. حتی شماری از مورخین علت پذیرش مذهب شیعه از طرف مردم ایران را ناشی از گرایش عدالت‌خواهانه و ظلم‌ستیزانه ایرانیان می‌دانند. مردم ما همواره در برابر زورگویی و برتری‌طلبی و استکبار حساسیت داشته‌اند. بنابراین انطباق مواضع سیاسی و تحلیل‌ها بر فضای روحی مردم کشورمان می‌تواند مواضع را برای مردم ما مقبول‌تر و دلنشین‌تر سازد. مردم کشورمان با روح لطیف و قلب مهربان از یک سو و روحیه مقاومت و استکبارستیزی از سوی دیگر نمی‌توانند حمله یک کشور قدرتمند و زورگو همچون آمریکا را بر علیه مردم مظلوم و محروم افغانستان (که سال‌هاست گرفتار جنگ و درگیری داخلی است)، بپذیرند. بر فرض که عملیات انتحاری در آمریکا توسط بن لادن طراحی شده باشد و سران طالبان هم حامی بن لادن بوده باشند، این امر دلیل بر عملیات گسترده هوایی و موشکی آمریکا علیه ملت و کشور افغانستان نمی‌شود. بی‌تردید در این عملیات بیشترین خسارت‌ها بر مردم بی‌دفاع افغانستان وارد خواهد شد. ویرانی منازل، مدارس، بیمارستان‌ها، فرودگاه‌ها، پل‌ها و جاده‌ها و کشته شدن زنان، کودکان و مردم بی‌گناه از آثار و تبعات قطعی این عملیات است. آیا پاسخ کشته شدن مردم بی‌دفاع در نیویورک، کشتن مردم بی‌پناه و جنگ‌زده و بی‌گناه افغانستان است؟ هیچ منطقی نمی‌تواند این سببیت را بپذیرد. اگر هیچ مسئولی هم موضعی نگرفته باشد و هیچ تحلیلی نیز برای مردم بیان نشده باشد؛ مردم ما بخاطر وجدان پاک خود این گونه ددمنشی‌ها را در محکمه وجدان و در پیشگاه عقل، محکوم می‌دانند.

نکته دیگری که باید همواره به عنوان یک اصل مراعات گردد، حفظ یکپارچگی و اتخاذ موضع یگانه از سوی مسئولین، احزاب و جناح‌های مختلف است. در جهت‌گیری‌ها، تبلیغات و رفتار سیاسی نباید هیچ‌گونه دوگانگی و اختلافی در فضای محیط داخلی یا فضای بین‌المللی احساس شود. دوجریانی شدن و استفاده دشمن از شکاف‌ها می‌تواند تلاش جمهوری اسلامی ایران را در زمینه دفع تهدیدات احتمالی و همچنین بهره‌گیری از فرصت‌ها با مشکلات فراوانی مواجه سازد. در فضای اختلاف و دوگانگی، تأمین منافع ملی امکان‌پذیر نیست. اصل تأمین منافع ملی همواره باید به عنوان یک اصل محوری در تمامی فعالیت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی مدنظر قرار گیرد. این مسئله مهم را باید مدنظر قرار دهیم که در محیط اختلاف و دعوی داخلی، کسب هیچ بخشی از منافع ما در فضای بین‌المللی امکان‌پذیر نخواهد بود. اختلافات، ما را در موضع ضعف قرار می‌دهد و بی‌تردید در شرایط ضعف ما و قدرت دیگران، چیزی نصیب نخواهد شد. مردم ما همواره از اختلاف و دودستگی رنج برده و از آن نفرت دارند. در فضای اختلاف داخلی، هیچ‌گوشی در جهان، شنوای پیام‌ها و تحلیل‌های ما نخواهد بود. مسئله دیگری که در زمره هویت ملی و سیاسی ماست، مواضع اصولی و منطقی است. مردم ما، مردمی فرهنگ دوست، عالم و با بهره‌هوشی بالاتر از حد متوسط هستند و به هیچ بهانه‌ای، سخن غیرمنطقی و بدون استدلال را بر نمی‌تابند. هرگونه تحلیلی که مبانی و نتایج آن غیرمنطقی باشد، مورد قبول افکار عمومی نخواهد بود.

ما در بحث مبارزه جهانی با تروریسم معتقدیم که باید کشورهای جهان نسبت به مبانی و اصولی که مقدمه لازم آن محسوب می‌شود، توافق داشته باشند. اولین قدم، تعریف تروریسم و عمل تروریستی است تا روشن شود چه اعمالی تروریستی محسوب می‌شوند و چه اعمالی در زمره مبارزات آزادیبخش و دفاع مشروع قرار می‌گیرند، می‌باشد. تفاوت‌های این دو کدام است؟ بی‌تردید اگر کشوری مورد تجاوز اشغالگر قرار گیرد، مبارزه برای آزادی سرزمین و وطن ولو با انفجار، ترور و عملیات انتحاری، دفاع مشروع تلقی می‌شود. البته مرزبندی روشن بین این دو نیاز به تعریف‌های دقیق دارد. ما می‌توانیم بر نمونه‌های واضح تکیه کنیم. بی‌تردید کوبیدن هواپیمای مسافربری به یک ساختمان در نیویورک، عملی تروریستی و جهاد مردم فلسطین و مبارزه گروه‌هایی چون حزب الله لبنان و جهاد اسلامی و حماس، دفاع مشروع محسوب می‌شوند. از سوی دیگر مبارزه با تروریسم نیازمند شناخت ریشه‌ها و از بین بردن عوامل اصلی به وجود آورنده آن است. بی‌عدالتی، تبعیض، فقر، دخالت‌های ناروا در امور کشورهای دیگر، دیکتاتوری و تک محوری در اداره جهان، رفتارهای تبعیض‌آمیز مراجع

بین‌المللی و قدرت‌های جهانی از جمله عوامل ریشه‌ای تروریسم است.

خلاصه آن که در تحلیل مسایل سیاسی هراندازه، گفتمان ما منطقی، عقل‌پسندانه و مبتنی بر خردگرایی باشد، تأثیر آن در جامعه ایران بیشتر است؛ چرا که مردم ما از طریق سخنان بی‌منطق، شعاری و احساسی اقناع نمی‌شوند و اگر هم از روی احساسات، سخنی بی‌منطق در کوتاه‌مدت اثری داشته باشد در بلندمدت، محکوم به شکست است. بنابراین در بیان مواضع باید همواره هویت ملی ما که در طول قرن‌ها ساخته شده است، حفظ شود. از سوی دیگر هویت انقلابی-سیاسی ما که در طول بیست و سه سال گذشته قوام گرفته، نباید به خاطر یک حادثه یا یک مسئله و یا جوّ به وجود آمده در محیط بین‌المللی، از دست برود. بی‌هویتی، تغییر ماهیت در برابر جوّ و تسلیم شدن در برابر تهدیدهای دشمن، عامل تحقیر یک ملت است.

منافع حیاتی

مسئله بسیار مهم دیگر در تحلیل سیاسی، تبیین مسائل بین‌المللی و اتخاذ مواضع، موضوع حفظ منافع ملی به ویژه حفظ منافع حیاتی است. حراست از این منافع به عنوان مهم‌ترین هدف همواره باید مدنظر باشد. در پاره‌ای از شرایط ممکن است بعضی از مواضع و یا تحلیل‌ها نوعی تهدید برای امنیت ملی ما محسوب شود که پرهیز از آن یک ضرورت است. حفظ منافع حیاتی به ویژه امنیت ملی، یک اصل مهم برای همه رسانه‌ها و تریبون‌هاست، که باید دقیقاً مراعات گردد. اگر سخن یا موضعی، امنیت ملی ما را تهدید کند به عنوان یک خط قرمز برای همه محسوب می‌شود. در همه کشورها بدون استثنا، مراعات خطوط قرمز و توجه به منافع و مصالح ملی الزامی است. بازی کردن با امنیت ملی یا منافع ملی، خیانتی نابخشودنی محسوب می‌شود. در همین ماجرای اخیر، مواضع حساب‌ناشده و تحلیل‌های احساسی می‌توانست برای امنیت ملی ما خطرناک باشد که خوشبختانه همه تریبون‌ها و رسانه‌ها و مسئولین، توجه خوبی به این امر داشتند. در اینجا به دو مورد از مواردی که در این شرایط می‌تواند برای منافع حیاتی کشور به ویژه امنیت ملی ما خطرناک باشد اشاره می‌نمایم:

۱- هرگونه موافقت با اعمال تروریستی و تروریسم و هر نوع حمایت از گروه تروریستی می‌تواند برای ما دردسرها و خطرات باشد، ضمن آن که حمایت از اعمال تروریستی اکیداً خلاف موازین و مبانی اسلام و فرهنگ ملی ما نیز هست. ما باید در همه تریبون‌ها با شفافیت تمام و بسیار روشن، تروریسم را قاطعانه محکوم کنیم. این مسئله مسامحه‌بردار نیست و به امنیت ملی ما مربوط می‌شود. مخالفت و مبارزه با تروریسم یک اصل محوری است.

خوشبختانه جمهوری اسلامی ایران جزو اولین کشورهای بود که چند ساعت بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر در بالاترین سطح، آن را محکوم کرد و با خانواده قربانیان اظهار همدردی نمود. همه رسانه‌های ما از ساعات اولیه حادثه، چارچوب‌ها را مراعات کردند. هیچکس حق ندارد به دلیل این که با سیاست‌های دولت آمریکا مخالف است، از یک حادثه تروریستی زشت، خوشحال باشد یا در محکومیت حادثه تردید کند. نباید رفتار ناشایست دولت آمریکا را نسبت به کشورهای مستقل با زندگی مردم عادی آمریکا مخلوط کنیم. اگر نتوانیم این مسائل را به خوبی تفکیک کنیم، چهره نظام را مخدوش خواهیم ساخت.

مخالفت با تروریسم همواره برای ما یک اصل بوده و هرگونه حمایت یا رضایت نسبت به اعمال تروریستی محکوم است و برای امنیت ملی خطرناک خواهد بود. طبیعی است که تروریسم به آن معنا و مفهومی که ما می‌پذیریم و ترسیم می‌کنیم. البته حادثه ۱۱ سپتامبر در افکار عمومی جهان و از دیدگاه دولت‌ها جزو مصادیق اجماعی اعمال تروریستی است و در آن تردیدی وجود ندارد.

۲- وقتی از دیدگاه سازمان ملل، حرکتی برای مبارزه با تروریسم بر اساس قطعنامه‌های لازم الاجرا شروع می‌شود؛ کارشکنی نسبت به آن خطرناک است. البته اظهار نظر اشکالی ندارد. هر کسی می‌تواند نظرش را اعلام کند و بگوید این شیوه را نمی‌پسندد یا قبول ندارد. کما این که هم اینک حمله به افغانستان هم در چارچوب مصوبه‌ای از شورای امنیت آغاز شده و دبیرکل هم این حمله را جزو دفاع از خود دانسته و تأیید کرده است؛ در عین حال هیچ اشکالی ندارد که ما نپذیریم و حمله افغانستان را غیرقابل قبول بدانیم و یا حتی محکوم کنیم. اما ایجاد مانع و تخریب عملیات می‌تواند برای امنیت ملی ما خطرناک باشد. با مصوبه سازمان ملل متحد مخالفت نظری قابل قبول است، اما مخالفت عملی و عملیات تخریبی، می‌تواند امنیت ما را در معرض تهدید قرار دهد. مصوباتی که بر اساس فصل هفتم منشور ملل متحد، باشد برای تمام کشورها لازم‌الاتباع است و اگر کشوری با این مصوبات مخالفت کند شورای امنیت سازمان ملل می‌تواند برای آن کشور، مجازات تعیین نماید. ممکن است این مجازات، اقتصادی یا سیاسی و یا حتی مجازات بالاتر یعنی از طریق قوه قهریه باشد.

قطعنامه شماره ۱۳۷۳ که شورای امنیت در تاریخ ۸۰/۷/۶ به تصویب رساند، مصوبه‌ای لازم‌الاجراست و باید نسبت به اجرای آن، برنامه‌ریزی کنیم. البته قبلاً شورای امنیت دو قطعنامه دیگر - قطعنامه ۱۲۶۹ و قطعنامه ۱۳۶۸ - هم تصویب کرده بود، لکن قطعنامه ۱۳۷۳ قطعنامه مفصلی است و وظایف زیادی را برای دولت‌ها مشخص نموده است. در همین

قطعنامه، رضایت به اعمال تروریستی را نیز ممنوع ساخته و بر اجرای قطعنامه ۱۱۸۹ سال ۱۹۹۸ تأکید می‌کند. در قطعنامه چنین آمده است: «تمامی کشورها وظیفه دارند از سازماندهی، تحریک، حمایت یا مشارکت در اعمال تروریستی در کشورهای دیگر یا رضایت دادن به انجام این گونه فعالیت‌های سازمان‌یافته در قلمروشان خودداری نمایند.» تعبیر acquiesce که در این قطعنامه آمده است به معنای موافقت یا رضایت است.

قطعنامه ۱۳۷۳ هر گونه تأمین مالی را برای اعمال تروریستی ممنوع نموده و دولت‌ها را موظف می‌کند که اموال و دارایی‌های اشخاصی که در اعمال تروریستی شرکت می‌کنند - یا این اعمال را تسهیل می‌نمایند - مسدود نمایند. همچنین مبادله اطلاعات میان کشورها، پناه‌دادن به تروریست‌ها در قلمروشان و تدوین قوانینی که به موجب آن این گونه اقدامات، اعمال جنایی محسوب گردد، الزامی شناخته شده است. این قطعنامه از همه دولت‌ها می‌خواهد که تا ۹۰ روز از تاریخ تصویب قطعنامه، اقداماتی را که در اجرای آن در پیش گرفته‌اند، گزارش نمایند.

همانطور که گفته شد، این قطعنامه براساس فصل هفتم منشور ملل متحد تصویب شده و برای همه کشورها لازم‌الاجراست. در واقع فصل هفتم منشور در خصوص اقدام در موارد تهدید علیه صلح، نقض صلح و تجاوز بوده و در مواقعی که تهدیدی علیه صلح باشد، برای حفظ صلح یا اعاده صلح و امنیت بین‌المللی اقداماتی را برای کشورها الزامی می‌سازد. در این فصل، استفاده شورای امنیت از نیروی هوایی، دریایی و زمینی برای حفظ یا اعاده صلح و امنیت در مواقع ضروری، پیش‌بینی شده است.

بدیهی است که کشورها باید در اجرای این گونه قطعنامه‌ها همکاری نمایند. ما نمی‌توانیم در برابر این گونه قطعنامه‌ها بی‌تفاوت باشیم و یا مخالفت نماییم. تحلیل و موضع‌گیری به گونه‌ای که مفهومش ایستادگی و مخالفت با این قبیل قطعنامه‌ها باشد می‌تواند برای امنیت ملی ما مخاطره‌آمیز باشد. البته مخاطب روشن این قطعنامه‌ها گروه‌هایی مانند سازمان «القاعده» است. گروه‌هایی مثل منافقین نیز مخاطب این قطعنامه می‌باشند که ما باید بتوانیم از این قطعنامه علیه کشورهایی که به آنها پناه داده‌اند و یا به آنها کمک می‌کنند استفاده کنیم. البته این قطعنامه ممکن است مشکلاتی را هم برای کشورهای مستقل و گروه‌های آزادی‌بخش به وجود آورد. در یک جمله می‌توانم بگویم در آینده مسیر همواری پیش روی ما نیست و باید با دقت و مطالعه شده، حرکت نماییم.

تذکر این نکته هم ضروری است که نوع موضع‌گیری افراد و تریبون‌های مختلف متفاوت است. حتی موضع‌گیری مسئولین اجرایی با مسئولین قوه مقننه و قضاییه هم یکسان نیست.

عمدتاً موضع‌گیری مقام رهبری، ریاست جمهور و وزیر خارجه در مسائل سیاسی بسیار اهمیت دارد و به نوعی موضع نظام تلقی می‌شود. حتی موضع‌گیری بقیه وزرا هم حساسیت وزیر خارجه را ندارد. قطعاً موضع نماینده مجلس یا یک مقام قضایی در مباحث سیاسی خیلی مورد توجه قرار نمی‌گیرد. در زمینه رسانه‌ها نیز، رسانه ملی مهم است یعنی رادیو و تلویزیون دولتی. روزنامه‌ها و وضعیتان متفاوت است. تریبون‌های نیمه رسمی مانند نماز جمعه به مقدار زیادی آزادی عمل دارند. من نمی‌خواهم بگویم به همان نحو که وزیر خارجه موظف است در موضع‌گیری‌ها همه اصول را مراعات کند خطیب جمعه هم همان دقت را باید داشته باشد، ولی در مجموع خطوط قرمزی وجود دارد که همه افرادی که از تریبون‌های عمومی استفاده می‌کنند، باید آنها را مورد مراعات قرار دهند.

خطر سوءاستفاده آمریکا از شرایط موجود

در مسیر آینده ممکن است مشکلاتی پیش روی داشته باشیم. این مشکلات ممکن است برای ما یا برای دوستان ما باشد. نسبت به آینده فلسطین نگرانی‌هایی وجود دارد. گرچه در روزهای اخیر غرب نسبت به فلسطین به ظاهر، اندکی انعطاف نشان داده است. رئیس جمهوری آمریکا اعلام کرد که دولت مستقل فلسطین را قبول داریم و معتقدیم باید دولت مستقل فلسطینی تشکیل شود. این سخنی بود که آمریکایی‌ها هیچ وقت حاضر نبودند آن را رسماً اعلام کنند. چندی قبل مشاور امنیت ملی بوش اعلام کرده بود: «حل بحران خاورمیانه همان گونه که تجربه نشان داده است، نیاز به معجزه دارد. رؤسای جمهور سابق آمریکا که به بحران نزدیک شدند جز این که انگشتان خود را بسوزانند کار دیگری نتوانستند انجام دهند. بوش خود را صانع معجزات نمی‌داند که یک قطعه سنگ را به تکه نانی تبدیل کند، همچنین وی نمی‌خواهد انگشتان خود را بسوزاند.» همان گونه که ملاحظه می‌شود قبل از این حادثه، سیاست آمریکا چراغ سبز کامل به دولت اسرائیل برای ادامه جنایات بود، ولی پس از حادثه ۱۱ سپتامبر لحن‌ها کاملاً عوض شد. حتی لحن اسرائیل هم مقداری تغییر کرده است؛^{۳۶} سخنان دیروز وزیر خارجه اسرائیل با گذشته کاملاً متفاوت بود و اعتراف کرد که اگر برای حل و فصل مسائل فلسطین فکری نشود منطقه با معضلات پیچیده‌ای مواجه خواهد شد. البته علی‌رغم تغییر لحن و گفتار، در عمل نه آمریکا و نه اسرائیل قدمی برنداشته‌اند. خطر آن است که همانند

۳۶. در این رابطه ببینید:

New York Times, October 25, 2001, p. A21; and October, 23, 2001, p. A23.

همه تحولات منطقه باز هم سر فلسطینی‌ها را کلاه بگذارند. در ماجرای جنگ دوم خلیج فارس دیدید که نتیجه‌اش سرازیر شدن میلیاردها دلار پول به اسرائیل، تشکیل کنفرانس مادرید، موافقتنامه صلح بین اسرائیل و اردن و برقراری روابط سیاسی - اقتصادی شش کشور عرب با اسرائیل و در نهایت قرارداد اُسلو بود که همه آنها به نفع اسرائیل تمام شد.

البته ما از این فضا باید استفاده کنیم و با کمک کشورهای اسلامی این حقیقت را روشن بسازیم که مبارزات حماس، جهاد اسلامی و حزب الله لبنان، جهاد و جنگ مقدس و از دیدگاه حقوقی، دفاع مشروع است و طبق اصول منشور ملل متحد اقداماتشان کاملاً صحیح و قابل دفاع است و باید مورد حمایت کشورها قرار گیرد. اینها برای احقاق حقوق خود و برای آزادی سرزمین اشغال شده می‌جنگند. حداقل شورای امنیت نسبت به سرزمین اشغالی سال ۱۹۶۷ قطعنامه روشنی دارد، حتی خود بیت المقدس هم جزو سرزمین‌های اشغالی سال ۱۹۶۷ است؛ گرچه نسبت به سرزمین‌های اشغالی قبل از سال ۶۷ هم شورای امنیت قطعنامه‌هایی دارد. این مسئله مهمی است که در این مقطع نباید بگذاریم اسرائیل و آمریکا علیه آینده فلسطین سوءاستفاده کنند؛ همان‌طور که در جنگ دوم خلیج فارس - جنگ عراق و کویت - آمریکایی‌ها سوءاستفاده کردند. یکی از مهم‌ترین اهدافی که آمریکا از سال ۱۹۷۳ دنبال می‌کرد، تسلط کامل بر منطقه خلیج فارس و نفت این منطقه بود که در جنگ دوم خلیج فارس آن را به دست آورد. وقتی تحریم نفتی کشورهای عربی در سال ۱۹۷۳ فشار جدی بر غرب در رابطه با مسئله اسرائیل، وارد آورد و ضربه مهمی بر سیاست خارجی آمریکا زد، آمریکا از آن زمان در جهت ایجاد جدایی کامل بین کشورهای عربی خلیج فارس با کشورهای عربی منطقه ساحل مدیترانه (سوریه، فلسطین، لبنان و مصر) حرکت کرد. این بدان معناست که موضوع نفت از مسئله منازعه اعراب و اسرائیل باید جدا باشد و آمریکا به‌طور عملی آن را به انجام رساند. جدایی و قطع ارتباط بین کشورهای شورای همکاری خلیج فارس و بقیه دنیای عرب. پیاده شدن نیروهای آمریکا در ساحل جنوبی خلیج فارس و تمرکز آنها در کشورهای شورای همکاری خلیج فارس (بدون هیچ‌گونه اعتراضی از سوی کشورهای عربی) به معنای آن است که غرب به هدف خود دست یافته است و این بزرگترین هدیه آمریکا به اسرائیل و گرفتن بزرگ‌ترین اهرم فشار از دست ملت فلسطین بود. این که جمهوری اسلامی ایران تقاضا نمود کنفرانس فوق‌العاده کشورهای عضو سازمان کنفرانس اسلامی در سطح وزرای خارجه تشکیل شود، با این انگیزه بود که ما بتوانیم از حقوق فلسطینی‌ها و قضیه انتفاضه دفاع کنیم.

راه آینده، راه همواری نیست. یقیناً آمریکا به افغانستان اکتفا نمی‌کند و در این امر کوچک‌ترین

تردیدی وجود ندارد. آمریکایی‌ها به صراحت اعلام کرده‌اند که در ۶۰ کشور جهان گروه‌های تروریستی فعالیت دارند و باید با همه آنها مبارزه کنند. مخصوصاً اگر آمریکا در افغانستان پیروزی ملموسی به دست نیاورد، برای افکار عمومی داخل آمریکا، ناچار است به کشور دیگری حمله کند. ممکن است آمریکایی‌ها به کشورهای مورد نظر اولتیماتوم‌هایی را بدهند که مثلاً به دلیل فلان اقدام یا حمایت از فلان طرح، این افراد را باید تحویل ما بدهید یا محاکمه کنید و سپس بهانه لازم برای حمله به دست بیاورند. به عنوان نمونه به موردی اشاره می‌کنم تا روشن شود، اهداف آمریکا و لحن قلدرمآبانه او چگونه است: ویلیام بیرنز معاون وزیر خارجه آمریکا در مسائل خاورمیانه با حضور دو معاون دیگر و اکثر سفیرای کشورهای عرب در واشنگتن، روز جمعه ۸/۶/۲۳ (یعنی دقیقاً سه روز بعد از حادثه)، نشستی برگزار کردند. روزنامه نیویورک تایمز در این خصوص نوشت: بیرنز به سفیرای عرب جزئیاتی از نامه‌های ارسالی به کشورهایشان را اطلاع داد که شامل ۷ بند می‌باشد و واشنگتن آنها را برای پیوستن به ائتلاف علیه تروریسم، لازم می‌داند. این هفت بند بدین شرح است:

- ۱- دستگیری تروریست‌های موجود در کشورهایتان و محاکمه آنها؛
- ۲- جلوگیری از تحرک تروریست‌ها از کشورهایتان به دیگر کشورها؛
- ۳- مطلع کردن شرکای دیگر در جامعه جهانی از اطلاعات خود پیرامون تروریست‌ها؛
- ۴- تحویل دادن یا اخراج کردن کسانی که به علت انجام جرایم تحت تعقیب هستند و تحویل آنها به کشورهای تعقیب کننده (که این بند بسیار مهم است).
- ۵- با قدرت سخن گفتن علیه تروریسم بدون در نظر گرفتن اهداف اعلام شده آنها. (این بند احتمالاً اشاره به گروه‌های جهادی فلسطینی دارد زیرا می‌گوید نباید به هدف اهمیت بدهید. حتی اگر هدف، درست و مقدس باشد، باید اعمال آنان را محکوم کنید).
- ۶- حمایت از اقدامات بین‌المللی برای مبارزه با تروریسم در سازمان ملل و محافل بین‌المللی دیگر؛

۷- پایان دادن به هرگونه مسامحه کاری با کشورها یا رژیم‌هایی که از تروریسم حمایت می‌کنند. بعضی از سفیرای عرب این درخواست‌ها را به عنوان اعلام جنگ آمریکا علیه تروریست‌ها که از افغانستان آغاز شده و قطعاً به آنجا پایان نخواهد یافت - دانستند. بیرنز به مبارزه با تروریسم به وسیله تشکیل ائتلاف بین‌المللی تأکید کرد و گفت: این در زمره اولویت‌های ضروری آمریکا به شمار می‌رود و این کشورها باید در ائتلاف شرکت کنند و باید پیام‌های تسلیت و همبستگی را با عمل قابل لمس علیه تروریست‌ها، بنحو توأمان به انجام برسانند. وی در اشاره

به سخنان مسئولین عرب پیرامون شتاب نکردن در این مسئله گفت: آمریکایی‌ها در حال حاضر وارد این مقوله نمی‌شوند و به بعضی از طرح‌های اعراب که می‌گویند بیاید در قدم نخست معنی تروریسم را تعریف کنیم، نمی‌پردازد. من به اینها نصیحت می‌کنم که در ابتدا به ائتلاف جهانی پیوندند و سپس مسائلی را که از نظر خود با اهمیت می‌دانند مطرح نمایند. برخی از سفرا به ضرورت مشخص کردن تروریست و تعریف تروریسم به عنوان قتل عمد اشاره کردند و گفتند که باید این مسئله شامل کشورها و سازمان‌ها نیز باشد (اشاره به رژیم صهیونیستی) ولی بیرنز با موضع سفرای عرب مخالفت کرد و گفت آمریکا بر مواضع و درخواست‌های خود از کشورهای عرب اصرار خواهد ورزید و مسائل را پیگیری خواهد نمود.^{۳۷}

شما می‌بینید که لحن آمریکا نسبت به کشورهای عربی تا چه اندازه آمرانه و از موضع بالا و بدون اعتنا به نظرات آنها صورت گرفته است. از همین نمونه می‌توانیم بفهمیم که آمریکایی‌ها اهداف فراوانی را به بهانه ماجرای ۱۱ سپتامبر دنبال خواهند کرد و اگر کشورهای مستقل به استقلال و حاکمیت ملی و منافع نیندیشند، آمریکا قدم به قدم جلو خواهد آمد.

ضرورت همراه بودن افکار عمومی با مواضع مسئولین

در بحث امنیت ملی چهار اصل مهم که پایه‌های اساسی بحث امنیت ملی را تشکیل می‌دهد مورد توجه است: «تهدید»، «آسیب‌پذیری»، «فرصت» و «قدرت». این چهار مسئله، اساس بحث امنیت ملی است.^{۳۸} ابتدا ما باید تهدیدات را کشف کنیم و دریابیم که چه قدرت‌ها یا شرایطی برای منافع ما تهدیدآمیز هستند تا بتوانیم قدرت لازم را در برابر تهدیدات بالفعل و بالقوه فراهم نماییم. سپس بایستی آسیب‌پذیری‌های خودمان را به خوبی بشناسیم. یعنی باید نقاط ضعفی را که ممکن است تبدیل به تهدید شود، به خوبی مد نظر قرار داده و برای رفع آنها برنامه‌ریزی کنیم. همچنین باید فرصت‌هایی را (که باید از آنها برای دستیابی به اهدافمان بهره‌برداری کنیم)، بشناسیم و از آنها به خوبی استفاده نماییم. برای حفظ امنیت همواره باید تهدیدات را شناخت و برای رفع و دفع آنها در فکر افزایش قدرت بود. در اینجا قصد ندارم چهار اصل مورد اشاره را تشریح نمایم، ولی لازم می‌دانم که به یک بخش از قدرت ملی اشاره کنم. بی‌تردید در عصر ما یک بخش از قدرت ملی (که قابل ملاحظه و دارای اهمیت است)،

Financial Times, October 29, 2001, p. II.

^{۳۷} در این رابطه ببینید:

38. James Couloumbis and James Wolfe, **International Relations: Power and Justice**, New Jersey: Prentice Hall, 1982, chapters 4-5.

افکار عمومی است. شاید بتوان گفت مهم‌ترین قدرت در جهان امروز، نظر مردم، حضور مردم و حمایت مردم است. هر برنامه و طرح و هر موضع و یا عملی اگر با افکار عمومی سازگاری نداشته باشد، منجر به شکست خواهد بود. کشورها در مسائل بین‌المللی خود به افکار عمومی در سطح جهان نیز نیاز دارند. توجه به افکار عمومی و نظر اکثریت مردم، مهم‌ترین پایه هر حرکت و قوی‌ترین عامل مؤثر برای پیروزی است. اگر ما در یک مسئله مهم موضع‌گیری می‌کنیم باید این موضع‌گیری را برای مردم خودمان توضیح دهیم و تبیین نماییم تا مردم نسبت به آن قانع باشند. در حوادث اخیر هم رعایت این اصل ضرورت دارد. باید ببینیم موضعی که مسئولین نظام می‌گیرند آیا از سوی افکار عمومی مردم پشتیبانی می‌شود یا نه؟ ما باید برای دستیابی به نظرات مردم، از نظرسنجی‌های دقیق استفاده کنیم. در اینجا بی‌مناسبت نمی‌دانم که به گزارش یک نظرسنجی در خصوص حوادث اخیر که قبل از حمله آمریکا به افغانستان انجام شده اشاره کنم.^{۳۹} این نظرسنجی در شهر تهران انجام شده و پاسخی که مردم تهران به سئوالات داده‌اند حکایت از آن دارد که باید در جهت روشن‌تر ساختن افکار عمومی مردم خودمان بیشتر تلاش کنیم.

در این نظرسنجی ابتدا از مردم سؤال شده است که عاملان اصلی این حادثه چه کسانی بوده‌اند؟ ۴۳ درصد مردم گفته‌اند گروه‌های ناراضی داخلی آمریکا و ۲۳ درصد مردم گفته‌اند عامل انفجار، صهیونیست‌ها بوده‌اند. ۱۰ درصد گفته‌اند عامل، بن لادن بوده است. ۲۲ درصد مردم هم گفته‌اند نمی‌دانیم یا اظهار نظری نکرده‌اند. ۴۰ رقم ۲۲ درصد که اعلام نظری نکرده‌اند

۳۹. این نظرسنجی توسط سازمان صدا و سیما در هفته اول مهر امسال (۱۳۸۰) انجام شده است.

۴۰. جدول شماره ۱۲- توزیع پاسخگویان دربارهٔ عاملان این حوادث به تفکیک جنس (درصد)

پاسخ‌ها	مرد	زن	کل
گروه‌های ناراضی داخلی آمریکا	۴۱	۴۴	۴۳
صهیونیست‌ها	۳۱	۱۶	۲۳
اسامه بن لادن	۱۰	۱۰	۱۰
عراق	۱	۲	۷۵
فلسطینی‌ها	۱	۱	۰/۵
اظهار نشده	۱۶	۲۷	۲۲
درصد	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰
فراوانی	۳۲۵	۴۲۱	۷۴۶

$\chi^2 = 30.31$

df=۵

sig = ۰.۰۰۰

حائز اهمیت است. چون مفهومی این است که مردم ما نیازمند به تبیین و تحلیل بیشتر نسبت به این مسئله هستند.

در بخش دیگری از این نظرسنجی از مردم در خصوص موضع گیری جمهوری اسلامی ایران نسبت به حوادث اخیر آمریکا سؤال شده است. ۲۸ درصد مردم گفته اند کاملاً با موضع گیری مسئولین موافقت. ۲۶ درصد به طور نسبی موافق بوده اند به این ترتیب موافقین جمعاً ۵۴ درصد بوده اند. ۸ درصد نیز مخالف و یک سوم پاسخگویان یعنی ۳۳ درصد نیز در برابر مواضع مقامات جمهوری اسلامی ایران بی نظر بوده اند.^{۴۱} این رقم اخیر بسیار مهم است و به ما اعلام می کند که روش تبلیغات ما دارای ایراد و اشکال است، چون یک سوم مردم ما به هر دلیلی نسبت به آن اقبال نشده اند. شرایط امروزی جامعه ما با شرایط پانزده سال قبل و یا حتی ۱۰ سال قبل قابل مقایسه نیست. ما باید با استدلال و منطق، مردم خودمان را قانع کنیم. باید با مردم حرف بزیم، با آنها ارتباط برقرار کنیم و سخن آنها را بشنویم. این که در یک موضع گیری بسیار مهم بین المللی فقط ۵۴ درصد مردم موافق اند و ۳۳ درصد مردم بی نظر، نشان از آن دارد که رابطه مناسب و تنگاتنگی بین مردم و مسئولین وجود ندارد و باید در این زمینه برنامه ریزی شود.

در بخش دیگر این نظرسنجی در خصوص به حمله نظامی آمریکا به افغانستان سؤال شده است. ۵۵ درصد مردم کاملاً مخالف حمله بودند، ۱۴ درصد به طور نسبی مخالف بودند، ۱۷ درصد اعلام کرده اند که نظری ندارند و حدود ۱۲ درصد هم موافق حمله آمریکا به افغانستان بوده اند.^{۴۲} این نظرسنجی بسیار حائز اهمیت است. ممکن است ما پیش خود فکر کنیم که صد

۴۲. جدول شماره ۱۷- نظر پاسخگویان درباره حمله نظامی به افغانستان

درصد	فراوانی	پاسخ ها
۵۵	۴۰۸	کاملاً موافقم
۱۴	۱۰۳	نسبتاً موافقم
۱۷	۱۲۸	نظری ندارم
۷	۵۱	نسبتاً مخالفم
۵	۴۰	کاملاً مخالفم
۲	۱۶	اظهار نشده
۱۰۰	۷۴۶	جمع

۴۱. جدول شماره ۱۵- توزیع پاسخگویان درباره مواضع ایران به تفکیک جنس (درصد)

پاسخ ها	مرد	زن	کل
کاملاً موافقم	۳۴	۲۴	۲۸
نسبتاً موافقم	۲۴	۲۸	۲۶
نظری ندارم	۲۸	۳۷	۳۳
نسبتاً مخالفم	۶	۳	۵
کاملاً مخالفم	۴	۲	۳
اظهار نشده	۴	۶	۵
درصد	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰
جمع	۳۲۵	۴۲۱	۷۴۶

$$\chi^2 = 17.00$$

$$df = 5$$

$$sig = .004$$

درصد مردم یا لاقلاً نود درصد مردم ما با حمله آمریکا به افغانستان مظلوم و بی پناه مخالف اند در حالی که این گونه نیست. یعنی در حالی که همه مسئولین ما در این مسئله اتفاق نظر داشتند و آن را محکوم کردند، تنها ۵۵ درصد مردم قانع هستند و ۴۵ درصد دیگر یا تردید دارند و یا موافقند و یا حاضر نیستند نظری را اعلام کنند. اگرچه این نظرسنجی مربوط به قبل از حمله آمریکا و اعلام نظر مسئولین کشورمان بوده است ولی وجود یک چنین زمینه فکری در مردم، قابل تأمل است.

در این نظرسنجی همچنین سؤال شده است که: آیا حمله نظامی آمریکا به افغانستان بر امنیت ملی ما تأثیری دارد؟ در مجموع ۴۴ درصد مردم اعتقاد داشتند که در صورت حمله نظامی آمریکا به افغانستان امنیت ملی ایران به خطر خواهد افتاد. در برابر ۲۶ درصد چنین اعتقادی را نداشتند. ۴۳ به عبارت دیگر حدود نیمی از مردم ما احساس نگرانی می کنند. این نگرانی مهم است. بدیهی است که این نگرانی در فعالیت اقتصادی، در قیمت ها، در سرمایه گذاری، در مسائل روانی و اجتماعی تأثیرگذار است. وظیفه ما این است که این نگرانی ها را مرتفع نماییم؛ مخصوصاً اگر معتقدیم که این نگرانی ها بی مورد است. البته مردم ما در شرایط فعلی باید هوشیار باشند و واضح است که هوشیاری با نگرانی متفاوت است.

در بخش دیگری از این نظرسنجی از مردم سؤال شده که: اگر آمریکا به افغانستان حمله کند به نظر شما ایران باید چه موضعی را اتخاذ نماید؟ ۵۲ درصد مردم معتقد بودند که باید ایران موضع بی طرفی را اتخاذ نماید و فقط ۲۹ درصد مردم گفته اند که باید حمله نظامی آمریکا به افغانستان محکوم شود. ۴۴ گرچه واژه «بی طرفی» در این پرسش، قدری مبهم است؛ (آیا مقصود، بی طرفی در عمل است یعنی در جنگ دخالت نکنیم یا بی طرفی در موضع گیری است که من

۴۴. جدول شماره ۲۱ - نظر پاسخگویان دربارهٔ موضع ایران در قبال حمله آمریکا به افغانستان

درصد	فراوانی	پاسخها
۵۲	۳۹۱	اعلام بی طرفی
۲۹۲	۱۵	محکوم کردن حمله بدون دخالت نظامی
۱۲	۸۹	همکاری نظامی با افغانستان در مقابل آمریکا
۳	۲۱	همکاری نظامی با آمریکا در حمله به افغانستان
۴	۳۰	اظهار نشده
۱۰۰	۷۴۶	جمع

۴۳. جدول شماره ۱۹ - نظر پاسخگویان دربارهٔ احتمال به خطر افتادن امنیت ملی ایران

درصد	فراوانی	پاسخها
۸	۶۰	کاملاً
۲۰	۱۴۹	خیلی زیاد
۱۶	۱۲۳	زیاد
۲۶	۱۹۲	تا حدی
۱۰	۷۵	کم
۸	۵۸	خیلی کم
۸	۶۰	اصلاً
۴	۲۹	اظهار نشده
۱۰۰	۷۴۶	جمع

فکر می‌کنم خود سؤال، قدری دارای ابهام است)، و اگرچه این نظرسنجی قبل از اعلام موضع مسئولین کشور انجام شده (که این خود می‌تواند در نتایج نظرسنجی تأثیرگذار باشد)، مع الوصف این که فقط ۲۹ درصد مردم گفته‌اند که باید حمله را محکوم کنیم، بسیار هشدار دهنده است. مفهوم آن این است که اگر ما نزد خودمان فکر می‌کنیم که محکومیت آمریکا یک امر بدیهی است، معلوم نیست چنین نظری را مردم نیز داشته باشند. فاصله نظر مردم با موضع نظام می‌تواند بسیار خطرناک باشد. مفهوم فاصله این است که از حمایت کافی افکار عمومی در مقام عمل، برخوردار نیستیم. این نظرسنجی به ما می‌گوید حتی راجع به محکومیت آمریکا در حمله نظامی به افغانستان باید کار تبلیغی و تحلیلی صورت بگیرد. ما باید در تمام مسائل مهم داخلی یا جهانی، مردم خودمان را قانع سازیم. مردم باید با مسئولین باشند. اکثریت قاطع مردم باید موافق مواضع مسئولین نظام خود باشند و حتی نباید به نظر پنجاه و چند درصد اکتفا کرد. باید در مسائل مهم بیش از هفتاد درصد مردم با مسئولین موافق و نسبت به موضوع قانع باشند. من مایلیم یک بار دیگر این نکته را مورد تأکید قرار دهم که از دید امنیت ملی بسیار مهم است که جوانان، نخبگان و اقشار مختلف مردم ما نسبت به مسائل مهم اجتماعی و سیاسی اقناع گردند. تبیین و تشریح مسائل و تحلیل آنها باید به گونه‌ای باشد که اکثریت قاطع مردم ما با مواضع مسئولین نظام، همراهی داشته باشند.

آرامش توأم با آمادگی

آخرین نکته‌ای که مایلیم بر آن تأکید نمایم لزوم آمادگی و هوشیاری توأم با آرامش و عدم نگرانی است. البته ضرورت این معنی در بسیاری از مقاطع تاریخی صادق است. یعنی باید تحلیل‌ها و مواضعمان واجد چنین نتیجه‌ای باشد. باید مردممان را برای خطرات احتمالی آماده کنیم، اما نباید ایجاد ترس و نگرانی نماییم. اگر کسی به مردم بگوید در ماه‌های آینده امنیت ملی ما در خطر است و دشمن احتمالاً به ما حمله خواهد کرد، کاملاً تعبیر غلط و اشتباهی است. این گونه سخن گفتن جز ایجاد نگرانی و ترس در مردم هیچ اثر دیگری ندارد. ایجاد آمادگی باید به این صورت باشد که ما بکوشیم در جامعه، وحدت و وفاق تقویت گردد. هر چه اتحاد و انسجام بیشتر باشد، تهدید دشمن کمتر خواهد بود. باید فرهنگ ایستادگی و مقاومت و ایثار را ترویج نماییم. هر مقدار مردم مقاوم‌تر باشند و آمادگی آنها برای فداکاری بیشتر باشد، دشمن در انجام توطئه، بیشتر تردید خواهد کرد. ولی اگر به مردم بگوییم اوضاع خطرناک است و باید آماده باشید، اثر این سخنان، نگرانی و ترس و ایجاد مشکلات در جامعه است و هیچ اثر مثبتی نیز به

همراه نخواهد داشت و اگر اثری هم در پی داشته باشد چیزی نیست جز تورم، احتکار و آثار سوء روانی.

اگر ماهیت آمریکا را برای مردم تشریح و تبیین کنیم که تسلیم شدن در برابر آمریکا چگونه استقلال، عزت و حیثیت و آبروی جهانی ما را به خطر خواهد انداخت و چیزی هم نصیب مردم ما نخواهد شد، دستاوردهای به مراتب بهتری به دنبال خواهد داشت. باید برای مردم توضیح دهیم که اگر یک قدم در برابر دشمن کوتاه بیاوریم، دشمن از ما عقب نشینی های بیشتری را خواهد خواست و این عقب نشینی ها آن قدر ادامه خواهد یافت تا تسلیم محض شویم. اگر «الف» را گفتیم باید تا «ی» برویم. یک نمونه کوچک آن لیبی است که می بینید در طول چندسال اخیر ده ها قدم عقب نشینی کرده و هنوز هم دشمن از او راضی نشده و کوچک ترین امتیازی به او نداده است. کره شمالی نمونه دیگر آن است. دولت خودگردان فلسطین هم از همین نمونه هاست که از کنفرانس مادرید تا به امروز در حال عقب نشینی است و کمترین حاصلی نبرده است. دشمن رنگ خاکستری را نمی پذیرد. یا سفید یا سیاه. دشمن نوکری موقت نمی پذیرد، نوکری دائم را می خواهد. اگر بتوانیم با ذکر شواهد متقن و مستندات و رویدادهای تاریخ دهه های اخیر این مسائل را تبیین کنیم و مردم ما قانع شوند، این خود بالاترین آمادگی است. شما عقب نشینی آقای گورباچف در برابر غرب را دیدید و سرنوشت او را هم ملاحظه کردید و دیدید که غرب تا ذلت کامل ابرقدرت شوروی پیش رفت و البته هنوز هم راضی نشده است. مخصوصاً آمریکا که بعد از شکست ابرقدرت شرق، اکنون کاملاً مست از باده قدرت است. در این زمینه به جملات دیک چینی توجه کنید که چگونه آمریکای قبل از ۱۱ سپتامبر را ترسیم می کند: «ایالات متحده آمریکا در چنان موقعیتی قرار دارد که هیچ قدرتی در تاریخ نداشته است. پیروزی در جنگ سرد و فروپاشی شوروی موجب شد تا دیگر هیچ قدرتی رو در روی آمریکا قرار نداشته باشد. دیگر قدرت های مطرح- از جمله چین - فاصله طولانی تا رسیدن به قدرت قابل توجه دارند و ژاپن نیز در موقعیت فعلی این توان را ندارد و هم پیمانی آن با چین در آینده نزدیک بعید است. وحدت اروپای غربی هم در حال حاضر یک رؤیا محسوب می شود. بنابراین آمریکا یک قدرت مطلق، یعنی تنها ابرقدرت جهان می باشد.»

از طرف دیگر باید به مردم اطمینان دهید که مقامات مسئول امنیتی کشور کاملاً مراقب اوضاع هستند. شورای عالی امنیت ملی، سپاه، ارتش، نیروی انتظامی و وزارت اطلاعات واقعاً دارای آمادگی کامل هستند. هر چه مردم نسبت به مسئولین امنیت ملی اعتماد بیشتری داشته باشند، آرامش بیشتری احساس خواهند کرد.

مسئله دیگری که لازم است برای مردم توضیح داده شود، این است که آمریکا کشوری قدرتمند است و از لحاظ تکنولوژی، قدرت نظامی و اقتصادی در بالاترین سطح قرار دارد، اما این مسئله بدان مفهوم نیست که هر چه اراده کند، انجام بشود. بلکه برعکس آمریکا در اکثر توطئه‌های جهانی خود شکست خورده است. آمریکای قبل از ۱۱ سپتامبر، هر چه می‌خواست، به آن نرسید تا چه رسد به آمریکای تحقیر شده بعد از ۱۱ سپتامبر.

آمریکا خواست حکومت عراق را تغییر بدهد، آیا توانست؟

آمریکا خواست ملت فلسطین را تسلیم کند، توانست؟

آمریکا خواست انقلاب اسلامی ایران را سرنگون کند، توانست؟

آمریکا خواست ما در جنگ ۸ ساله شکست بخوریم و تسلیم شویم، آیا توانست؟

آمریکا خواست در سومالی اراده خود را تحمیل کند، آیا توانست؟

آمریکا سال‌هاست که می‌خواهد کاسترو را سرنگون کند، آیا توانست؟

آمریکا خواست ملت ویتنام را به تسلیم بکشاند، آیا توانست؟

تصمیماتی که آمریکا در سرکوب ملت‌ها و جنبش‌های آزادیبخش اتخاذ کرده اکثراً ناموفق بوده است. این چنین نیست که آمریکا هر چه تصمیم گرفت، بتواند انجام دهد. حتی نسبت به افغانستان هم این چنین نخواهد شد که نهایتاً به همه اهداف خود دست پیدا کند.

یک نکته مهم دیگر هم وجود دارد که توجه خود را می‌طلبد و آن این است که آمریکا در حرکت‌های جهانی نیاز به همراهی کشورهای یعنی نیاز به ائتلاف جهانی دارد. همچنین نیازمند به موافقت افکار عمومی داخلی و جهانی است. بنابراین ادامه راه آمریکا (که اعلام کرده‌اند مبارزه‌ای ده ساله است)، به آسانی نخواهد بود. آیا در این مبارزه ده ساله، اروپایی‌ها و متحدین آمریکا هم موافق‌اند؟ اگر چه آمریکا نسبت به افغانستان، طالبان و بن‌لادن توانسته یک نوع ائتلافی را به وجود آورد، ولی آیا در ادامه راه می‌تواند این ائتلاف را برای مدت طولانی حفظ کند؟ آمریکا اگر بخواهد بعد از افغانستان به عراق حمله کند آیا این ائتلاف باقی خواهد ماند؟ قطعاً در حمله به عراق، روسیه، چین و حتی فرانسه از ائتلاف خارج خواهند شد و بسیاری از کشورهای عربی و اسلامی مخالفت خواهند کرد.

البته آمریکا واقعاً مایل است همه طرح‌های مورد نظر خود را به اجرا در آورد، اما بسیاری از آن طرح‌ها جز آمال و آرزو چیزی نیست و به‌واقع امکان عملی برای آنها وجود ندارد. با صراحت بگوییم، آمریکایی‌ها مایل‌اند از این فرصت استفاده کنند و تمام خرده حساب‌ها را در این منطقه و سایر مناطق جهان تصفیه نمایند. می‌خواهند همه معضلات کهنه را حل و فصل

کنند، ولی این تنها یک رؤیاست. ممکن است نسبت به ایران هم خواب و خیالی داشته باشند ولی آیا قادرند؟ قطعاً نمی‌توانند. البته به شرط آن که همه ما به وظایف خود عمل کنیم و همه توان خود را به کار گیریم. دیپلماسی ما باید فعال شود. نیروهای مسلح، نیروهای امنیتی و اطلاعاتی ما باید آماده و هوشیار باشند. در داخل کشور باید وفاق، همدلی، همبستگی، مقاومت، ایثار و آمادگی برای فداکاری را به نمایش بگذاریم. اگر همه ما به وظیفه خود عمل کنیم قطعاً خطری ما را تهدید نخواهد کرد.

بنابراین برای تقویت آمادگی مردم باید یک رشته اقدامات بسیار ظریف به انجام برسد. همه شما در خطابه و بیان استاد هستید. هم باید مردم را برای روزهای مبادا هوشیار و آماده نگهدارید و هم باید به اصطلاح خالی کردن دل مردم، پرهیز نمایید. را باید مردم زندگی عادی و روزمره خودشان را داشته باشند، اما در عین حال هوشیاری و بیداری لازم هم به مردم داده شود، تا اگر خدای ناکرده در روزهای آینده با معضلی روبرو شدیم، بتوانیم به راحتی از آن عبور نماییم. البته باید تأکید کنم که ما فعلاً نگرانی نداریم. خوشبختانه همه مسئولین نسبت به وظایف خودشان آشنا و آگاه هستند و من حیث المجموع، تحرکات نظام در این مقطع بسیار خوب و مناسب بوده است. اگر در آینده احساس خطری شود، البته در آن شرایط باید مردم ما از واقعیت‌ها آگاه شوند. نگرانی ما در حال حاضر مردم افغانستان است و لذا باید تلاش کنیم تا در افغانستان حکومت مردمی مناسبی استقرار یابد. همچنین بازسازی و بازگشت آوارگان افغانی اهمیت دارد. نگران دیگر ما فلسطین است و باید تلاش کنیم تا این حوادث به نفع اسرائیل تمام نشود.

نهایت آن که به عنوان یک وظیفه از نظرگاه امنیت ملی از ائمه جمعه محترم این توقع هست که تلاش کنند: اولاً مردم ما همراه و پشتیبان مواضع نظام باشند، چراکه فاصله بین مردم و مسئولین بسیار خطرناک است. اگر مقامات مواضعی را اتخاذ کنند که مردم قانع نباشند و حمایت نکنند، این علامت خوبی نیست. ثانیاً مردم را برای شرایط آینده کشور و منطقه کاملاً مهیا و آماده سازند، چراکه ممکن است راه ما در آینده به قدر کافی هموار نباشد؛ در عین حالی که هیچ‌گونه نگرانی در مردم ایجاد نکنیم، چون واقعاً جای نگرانی نیز وجود ندارد. به امید توفیق بیشتر در انجام وظایف و آرزوی پیروزی حق بر باطل.

والسلام علیکم ورحمه... و برکاته